



بادهای مخالف

گفت و شنود کارلوس کاستاندا و بابا موکتاناندا
گردآوری و برگردان محمدرضا چنگین، فرهنگ زاجفروشها

Castaneda, Carlos

کاستاندا، کارلوس، ۱۹۲۵-۱۹۹۸ م.

بادهای مخالف / گفت و شنود کارلوس کاستاندا و بابا موکناندا؛ مترجمین:
محمد رضا چنگیز، فرهنگ زاجفروشها. — تهران: فانوس خیال، ۱۳۸۴.
۷۲ ص.

ISBN 964-96363-2-3

فهرستنامه بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: صن. ۶۹-۷۲

۱. کاستاندا، کارلوس، ۱۹۲۵-۱۹۹۸ م. — مناظرها.
۲. موکناندا، سوامی، ۱۹۰۸- م. — Muktananda, Swami — مناظرها.
۳. بروگا، عرفان سرخ پوستی. ۵. سرخ پوستان یاکی - دین و اساطیر. الف.
- موکناندا، سوامی، ۱۹۰۸- م. — Muktananda, Swami, — ب. چنگیز،
محمد رضا - مترجم. ج. زاجفروشها، فرهنگ - مترجم. د. عنوان.

۲۹۹/۷۹۲

F ۱۲۲۱/۲۲

۱۳۸۴

م ۸۴-۲۹۰۸۷

کاخانه ملی ایران



مؤسسه انتشارات فانوس خیال

نام کتاب: بادهای مخالف (گفت و شنود کارلس کاستاندا و بابا موکاناندا)

گردآوری و برگردان: محمد رضا چنگیز - فرهنگ زاجفروشها

لیتوگرافی: الوان

چاپخانه: پژمان

صحافی: پژمان

شمارگان: ۲۰۰۰

نوبت چاپ: نخست ۱۳۸۵

قیمت: ۵۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۹۶۲۶۳-۲-۳

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ڈاندارمری بین فروردین و فخر

رازی، پلاک ۱۹۴، طبقه دوم.

تلفکس: ۶۶۴۹۳۶۳۲

صندوقی پستی: ۹۳۹-۱۳۱۴۵

فهرست

۹.....	دیباچه
۴۵.....	گفت و شنود کارلس کاستاندا و بابا موکتاناندا پاراماهانسا
۵۶.....	پی‌نوشت‌ها
۶۹.....	کتاب‌نامه

دیباچه

اگر درهای ادراک پاک بودی،
همه چیز برای آدمی آن گونه
منمودی که مت، لاتناهی.
- ویلیام بلک

کسی اسپیت^۱ (Cathy Speeth) و کلادیو نارانجو^۲
(Claudio Naranjo)، آموزگاران معنوی با پیروان فراوان در

۱. با نام کامل کلین ریوردن اسپیت (Kathleen Riordan Speeth) یکی از اعضای ابستینتوی روان‌شناسی فرادری و نویسنده کتاب‌هایی مانند: The Gurdjieff work که بخش‌هایی از آن با نام انزوازی متعالی؛ فرار روی از قوانین مستقیم («گرجیف» چه می‌گوید؟) به فارسی برگردان شده است. کلادیو نارانجو بر این اثر پیش‌گفتاری نوشته است. The Essential Psychotherapies: Theory and Practice by the Masters Gurdjieff, Seeker of the Truth (Daniel Goleman) و همکاری دانیل گلمان (Daniel Goleman) با همکاری ویلیام بلک (William Blak).

۲. انسان‌شناس و روان‌پزشک شیلیابی که برای کار مبانرسته‌ای با موادِ دگرگون‌کننده ذهنی خود، همچنین روان‌درمانی گشتالت و اینگرام شهرت دارد. او مهره‌ی اصلی جنبش نیروی بالقوه‌ی انسانی و جنبش راه چهارم (روان‌شناسی فرادری) به شمار می‌آید. نویسنده کتاب‌هایی مانند: On Enneagram of Society: Healing the Psychology of Meditation Ennea-Type, How To Be the Soul to Heal the World Enneatypes in Structures: Self-Analysis for the Seeker با همکاری ویلیام بلک Scouting the Future .Psychotherapy The Healing journey: new approaches to (William, J. Casey) Character and Neurosis: An Integrative View consciousness The End of Patriarchy: And the Dawning of a .The One Quest ←Gestalt Therapy: The Attitude and Tri-Une Society

منطقه‌ی خلیج سَن فرنسیسکو، زمانِ زیادی را با موکتانا‌ندا در پیسمونت^۲ گذراندند. روزی ایشان دوست‌شان، کارلس کاستاندا، نویسنده‌ی مجموعه کتاب‌های پُر فروشی که در آن‌ها کاستاندا کارآموزی اش با سُرخ‌پوستی یاکی را بازگو می‌کند با خود می‌آورند. گفت و شنود میان بابا و کاستاندا کاملاً طبیعی، روی همسنجی سنت‌های یوگا و ساحری سُرخ‌پوستان آمریکایی مرکز شد.

یوگا: یگانگی تن و روان

تاریخچه و خاستگاه یوگا^۳. بسا کسانی که می‌پندارند یوگا [«یوگا» (Yoga) از ریشه «یوج» (Yuj)] به معنی پیوستن، مهارکردن و جفت کردن مشتق گردیده است و معادل این ریشه به فارسی «یوغ»، به لاتین (jungere)، به فرانسه (jouer) و به انگلیسی (Yoke) است.^۴ از کیش هندو جداست. به راستی، یوگا پیش از هندوییزم بود و هندوییزم آن را همراه دیگر

Practice of an Atheoretical Experientialism → Transformation Through Insight: Enneatypes in Clinical Practice با همکاری رومن روزن سوایگ (Roman Rozencwajg) و پروفسور هاسین (Hasnain)، The divine child and the hero: inner meaning in children's The Techniques of Gestalt La Unica Busquedad diterature با همکاری جو وای سونگ (Joe WySong) و چند کتاب دیگر.

^۲ پیمونت کالیفرنیا؛ شهری مسکونی در بخشی آلامدا، محاط در اکلنده، ۵ مایلی (۸ کیلومتری) شرق خلیج سَن فرنسیسکو.

^۳ سعث پیدایش «یوگا» یکی از مسائل پیچیده هندشناسی است (ادیان و سنت‌های تلسفی هند، ص ۶۳۱).

^۴ معان، ص ۶۳۰، همچنین لطفاً بنگرید به هسته بی‌کوشش، ص ۲۴.

مذاهب جهانی پذیرا شد.^۷ یوگا در آغاز در حدود ۵۰۰۰ سال پیش (با توجه به مدارک) در هند گسترش یافت و تمرین شد. بسیاری از پژوهندگان بر این باورند که به خاطر همسانی‌های میان هندویزم و فرهنگ مهرگهر (Mehrgahr)، جامعه‌ای متعلق به دوران نوسنگی که افغانستان کنونی در آن واقع است، یوگا

۶ میراث فلسفی و دینی و فرهنگی هند از در مبدأ سرچشمه گرفته است: نخست میراث ودائی و آریانی است که به سنت معنوی هند و اروپائیان مرتبط است، و دوم سهم و میراث بومی و ماقبل آریانی هند است. این منبع اخیر مرتبط به تمدن «مهنجودارو» (Mohenjo Daro) و «هاراپا» (Harappa) است که بر اثر کاوش‌های باستان‌شناسی انگلیسی «سرجان مارشال» کشف گردید. ... آنچه در این تمدن کهن هند که با تمدن‌های عتیق بین النهرين هم‌بستگی دارد و توجه را جلب می‌کند، وجود عناصر بومی است که طی قرون متعددی، با میراث آریانی هند در هم آمیخته و در کشیده همانی که در قرون وسطی وارد نظام برهمتی گردید و در سنت کهن برهمتی یافت نمی‌شد از این مبدأ بومی هند سرچشمه گرفته است و باحتمال قوی، میان تمدن بومی و ماقبل آریانی هند، و دین فعلی هند، رابطه پیوسته‌ای وجود دارد. هنگام هجوم اقوام هند و اروپائی و اقراض تمدن‌های شهرنشین «دره سندھ پاره‌ای از آداب و رسوم ریاضت که احتمال می‌رود وجه مشابهی با «یوگا» داشته است، در قشرهای پائین اجتماع رسوخ یافت و بصورت معتقدات در هم گستاخ و گاهی نیز منسخ و خرافی در اذهان عوام‌الناس نقش بست ولی این عناصر غیر آریانی بمرور زمان رشد و نمو کرده و سر برآورده و هنگامی که دین برهمتی بر اثر گسترش همه جانبه خود بر سراسر سرزمین هند تسلط می‌یافتد، این آداب و فنون، بتدربیح بوسیله کیش برهمتی جذب گردید و تحت الشاعع نظام آن قرار گرفت و لطمه‌ای باستحکام تزلزل ناپذیر آن نرساند (همان، ص ۶۳۳-۶۳۴).

از شمنیزم دوره‌ی سنگ نضع گرفته است. به راستی بیشتر آن‌چه که در هندوییزم امروزی تمرين می‌شود با فرهنگ مهرگهر همسانی‌های بسیاری دارد. یوگای نخستین و شمنیزم کهن اشتراکات بسیاری دارند چون هر دو به تعالیٰ وضع انسان گرایش دارند.^۷ در حالی که آماج اصلی شمنیزم درمان اعصاب جامعه بود، یوگای کهن می‌کوشید با بینش درونی نظم کیهانی را تمیز دهد و در نظم زندگی روزانه به کار بندد. پس یوگا با تجربه‌ی فردی تر متمرکز بر سفر درونی به سوی رهایی و روشنی، تکامل یافت.^۸ نخستین مدرک باستان‌شناسانه‌ی وجود یوگا در دوران باستان بر نشانه‌های سنگی دره‌ی ایندوس نقش بسته است. نشانه‌ها پیکره‌هایی را در وضعیت یوگا نشان می‌دهند.^۹ تاریخ این نشانه‌ها به ۳۰۰۰ سال پیش از

۷. قیاس میان حالت‌های مدیتیشن و هثیاری خلصه حاکی از این است که حتی پیشگامان نخستین هنر مدیتیشن آسیایی را می‌توان در فرهنگ‌های شمنی مانند سیری و آفریقا یافت (الباده، ۱۹۶۴؛ النبرگر، ۱۹۷۰).

۸. پس گرایش به «یوگا» یعنی شناخت ساخت روانی و ذهنی انسان. از این رو است که می‌توان «یوگا» را روان‌شناسی نام نهاد. راست است که «یوگا» شباخته‌هایی چند با برخی از مکاتب روانکاوی امروزی دارد (ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، صص ۶۲۵-۶۲۶).

۹. کهن‌ترین مرجع شناخته شده برای چنین تمرينی در شبهه چجزیره‌ی هند بر روی یکی از مهرها یافت می‌شود، پیکره‌ای که در وضعیت نیلوفر نشته است و در ویرانه‌های تمدن‌های پیش‌آربایی (هند و اروپایی) دره‌ی هاراپا و مو亨جو‌دارو یافته شدند که ۱۵۰۰ سال پیش از زاد روز مسیح وجود داشتند. بیش تر مکاتب فلسفه‌های فشری هندو فنونِ مدیتیشن‌شان را از یوگا برمی‌گیرند، ولی فهم نظری‌شان از هثیاری را بر تابع تمرينات بنا می‌کنند (ازیمر، ۱۹۵۱).

زادروزِ مسیح برمی‌گردد ولی مهم‌تر این که آن را به تمدنِ بزرگِ ایندوس - ساراسوتی پیوند می‌زند. ایندوس - ساراسوتی بزرگ‌ترین و پیشرفته‌ترین تمدنِ جهان باستان بود. آنان شبکه‌ی فاضلاب دایر کردند، جاده‌های سنگفرشِ هندسی گستردند و ساختمان‌های چند طبقه بنا نهادند و به سراسر خاورِ میانه و آفریقا کالا صادر کردند.

وداهما. تمدنِ ایندوس - ساراسوتی بانیِ وداها، کهن‌ترین کتابِ مقدسِ جهان هم بود. وداها دربردارندهٔ نیایش‌ها، افسون‌ها و مناسکِ هندِ باستان است. واژهٔ ودا^{۱۰} به معنایِ دانش است و وداها قدسی‌ترین کتابِ هندوییزم به عنوانِ سروتسی (*Sruti*) به شمار می‌روند که به معنایِ چیزی است که ریشه‌ها (*Rishis*) یا بینندگان می‌شنوند یا بر ایشان نمایان می‌شود. بیش‌تر افسون‌ها و مانترها در چهار مجموعه به نام‌های ریگ (*Rig*)^{۱۱}، ساما (*Sama*)، یاجور (*Yajur*) و آتھاروا (*Atharva*) ودا گنجانده شده‌اند. تاریخ‌گذاری بر آن‌ها مشکل است، چون هزاران سال پیش از آن که نگاشته شوند سینه به سینه نقل شده‌اند. طبقه‌بندی‌های اخیر وداها بیش‌تر دربردارندهٔ براهماناها (*Brahmanas*) یا دستنامه‌هایی برای

۱۰. کلمهٔ ودا (*veda*) از ریشهٔ وید *Vid* یعنی دانستن به لاتینی ویدر (*vidrer*) مشتق شده است و مراد از آن معرفت و دانانی ممتاز است. «ودا» با کلمهٔ آئیدا (*Oida*) یونانی (من میدانم) پیوستگی و خویشاوندی دارد. کلمهٔ «ویت» (*Wit*) انگلیسی نیز از همین ریشه است (ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، ص ۳۱).

۱۱. گزیدهٔ سروده‌های ریگ ودا به فارسی در دست است (لطفاً به کتاب‌نامه بنگرید).

مناسک و نیایش، آرانیا کاما (Aranyakas) یا متونِ جنگلی برای رهبانان و اوپانیشادها (Upanishads) یا گفتمان‌های عارفانه است.^{۱۲} در این دوره‌ی زمانی است که سنتِ پزشکی هند که با نام آیورودا شناخته می‌شود پا به عرصه‌ی وجود گذاشت. در حدود ۱۹۰۰ سال پیش از زادروزِ مسیح، یک جایه‌جایی تکتونیکی رود بزرگِ راسواتی (Rasvati) را خشکاند و تمدن ایندوس - ساراسوتی را واداشت به جنوب، به سوی رود گنگ بکوچد.

یوگای پیش کلاسیک، اوپانیشادها میان ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ سال پیش از زادروزِ مسیح هویدا شدند و متونی گنوشی‌اند مشکل از حدود ۲۰۰ نص که دادها را تفسیر می‌کنند. این نصوص اندکی از آن چه را که می‌توانیم تمرینِ آسانا یوگا بنامیم در بر می‌گرفت. در عوض یوگا انضباط یا طریقتسی به شمار می‌رفت که برای رهایی از رنج برگزیده می‌شد. اوپانیشادها خود متعالی (آتمن) و چگونگی پیوستن آن را به واقعیتِ غایی (برهمن) شرح می‌دادند. بر این پیشتر بود که آموزه‌ی کارما یوگا، راه کردار یا آینین مذهبی و جنانا یوگا، آینین فرزانگی یا خوانشِ ژرفِ کتاب مقدس به همراه آموزش‌های مابعدالطبیعه‌ی نادوانگارگرا رویدن گرفت. بهاگاوات گیتا^{۱۳} (سرودِ خدا) حدود ۵۰۰ سال پیش از زادروزِ مسیح نگاشته و جمله‌گی وقف یوگا شد. بهاگاوات گیتا ژرف‌ترین اثر را بر

۱۲. برای آگاهی از دیگر بخش‌بندی‌های دادها لطفاً بنگرید به ادیان و مکتبهای فلسفی متد، ص ۴۴ و ۸۹

۱۳. Bhagavad-Gita : فصلِ هجدهم مهابهاراتا. از این بخش چندین گردان به فارسی در دست است.

فلسفه و فرهنگ هندی داشته است^{۱۴}. گیتا تنها با ۷۰۰ آیه، آموزه‌های اخلاقی و دانشِ عرفانی را بدانسان گردهم آورد که گرد کریشنا به شاگردِ خویش شاهزاده آرجونا آموخت. پیامِ اصلیِ کریشنا در گیتا روبارویی با شیطان، به هر شکلی که باشد، در جهان است. در گیتا نخستین تلاش برای پیوند دادنِ جنانا یوگا، بکتی یوگا و کارما یوگا با رویکردی سه جانبی به چشم می‌خورد: کارما یوگا، آینین بندگی؛ جنانا یوگا، آینین خرد و فرزانگی؛ و بکتی یوگا، آینین سرسپردگی.

یوگای کلاسیک^{۱۵}. پس از گردشِ هزاران سال، گسترشِ اشکالِ بسیاری از یوگا نیاز به استاندارد شدن آن را فزونی بخشدید. در سده‌ی دوم میلاد مسیح، پاتانجالی یوگاسوترا^{۱۶} را

۱۴. لطفاً برای آگاهی بیشتر در این باره بنگرید به ادبیات و مکتبهای فلسفی هند، ص ۲۸۵.

۱۵. تا چهل سال پیش عاووشناسان معتقد بودند که «یوگا» وارث شرعی معنویت برهمنی و بارآورده سنت کهن آن است و اصولاً منشأ «یوگا» را می‌توان در سرودهای «ریگودا» در مفهوم کلمه «تاباس» (tapas) بعی ریاضت یافت. این عقیده با اینکه تا حدی درست است ولی فقط یکی از جوانب واقعیت است، چه بموازات این یوگای کلاسیک که در رساله «پاتانجالی» انعکاس یافته و مفسرین بعدی از آن اتخاذ کرده‌اند، برگامای دیگری نیز وجود داشته‌اند که ریگ عوامانه داشته و مستقیماً مرتبط به رساله «پاتانجالی» نبوده‌اند. به نظر «الیاد» محقق بزرگ رومانی که یکی از اساتید بزرگ عرفان تطبیقی است، «این یوگا بر ساخته و پرداخته عوام نیست بلکه غرض از آن حکمت و فنون ریاضتی است که محصول معرفت قدیسین و عرفای پیشین است که با احتیاجات عوام‌الناس انطباق داده شده است» (همان، ص ۶۳۱-۶۳۲)...

۱۶. Yoga Sutras: این کتاب به زبانِ فارسی در دست است (لطفاً بنگرید به کتاب‌نامه).

در شرح راجا یوگا (راه هشت توی یوگا)^{۱۷} نگاشت. چون پاتانجالی باور داشت شخص می‌تواند تنها با راهنمایی بک گورو به رهایی نهایی دست یابد. ۱۹۵ کلمه‌ی قصار یا سوترا نه خودآموز بلکه کمک گورو در آموزش‌های اش بودند. هشت گام یوگای کلاسیک از این قرارند:

- ۱- یاما: خویشن‌داری؛ ۲- نیاما: پاسداشت پاکی، شکنیابی و مطالعه؛ ۳- آسانا: ورزش جسمانی؛ ۴- پرانایاما: مهار تنفس؛ ۵- پراتیاهارا: مهار احساس؛ ۶- دارانا: تمرکز؛ ۷- دایانا: مراقبه و ۸- سامادی: فنا در متعال.

ویژگی بارز سوتراهای پاتانجالی آموزه‌های دوانگارگرای فلسفی آن است. برای پاکیزگی کامل روح، وی به ضرورت جدایی ماده (پراکریتی) و روح (پروشا) باور داشت. این نگرش با یوگای دایی و پیش‌کلاسیک بسیار متباین بود که وفادارانه به یکپارچگی روح و جسم باور داشتند. آموزه‌های دوانگاری (جدایی ماده و روح) سبب شد بسیاری از یوگی‌ها تنها بر مراقبه تکیه کنند و بر آساناها چشم بربندند. ایشان مراقبه را چونان ابزاری برای به درشدن از جهان خاکی و یکی شدن با واقعیت غایی به کار بستند. ولی با پیداپیش کیمیاگری، پیشگام شیمی^{۱۸}، اساتید یوگا به باور خویش مبنی بر پرستش گاه بودن تن بازگشتن. اندیشه‌های ایشان به تندرستی، دیرپایی و نگهداری تن بازگشت. راستی را که این

۱۷. با به تعبیر جیمز هویت (James Hewitt) راه شاهوار.

۱۸. یونگ با نزدیک به ده سال مطالعه درباره‌ی کیمیاگری آن را بیشتر پیشگام روان‌شناسی می‌داند تا شیمی و حضرت علی^ع آن را خواهر نبوت

باوری مشترک در میان اساتید یوگا بود که فنون تازه‌ی یوگا در اصل زیست-شیمی بدن را دگرگون می‌کند و آن را جاودان‌می‌سازد. در نتیجه اولویت آسانها و طبیعتی یوگای پس‌کلاسیک دوباره نمودار شد.

یوگای پس‌کلاسیک، یوگاسوترا‌ی پاتانجالی تعریف یوگا را با هشت گام آن تشریح می‌کرد که کانون اصلی سامانه‌های یوگایی بود که تعریف می‌شد. هرچند، سوتراها به شدت ریشه در دوانگاری فلسفه‌ی سانکھیا داشت، دو مکتب اندیشه، دوانگاری و نادوانگاری پهلو به پهلوی هم می‌زند و مرزهای شان به شدت متغیر بود. دوره‌ی پس‌کلاسیک با رشدی شگرف در ادبیات و بیاری از شاخمهای یوگا، مانند هاتا، تانtra^{۱۹} و بسیاری از مکاتب کلگرای دیگر رو به رو بود. بیشتر مفاهیم و اصول پاتانجالی و اوپانیشادهای آغازین تنها اندکی در دوره‌ی پس‌کلاسیک معرفی شدند. دگرگونی اساسی‌ای که پایان دوره‌ی کلاسیک و آغاز دوره‌ی پس‌کلاسیک را رقم زد

۱۹. یکی از پدیده‌هایی که بدون شک، عناصر بومی هند در نکرین آن نقش بسزایی داشته‌اند، «آئین تانтра» (tantra) است که در قرن چهارم میلادی پیدا شد و در قرن ششم در کلیه شنون فلسفی، عبادی و اخلاقیات و هنر رخنه کرد و حتی آئین بودا و چین تحت تأثیر آن قرار گرفت (پشین، ص ۶۳۳).

«یوگا» که از تفکرات و دایی (علم موجودات غیرمادی، «حرارت» زاهدانه) و شاید هم از بقایای کیش شمنی سرچشمه گرفته، وارد جوهر کیش تاتارایی شده، در حالیکه جنبه‌های نظری آن از زمان تدوین بعضی «اوپانیشادهای» و «گینا» تا همسازیهای دوران معاصر که کلمه «یوگا» در آن به معنی «روش روحی» درآمده، موضوع اصلی الهامات مذهبی بوده است (ادبیات هند، صص ۶۸-۶۹).

مردود انگاشتن نگرشِ جهانی دوگانه‌انگار پاتانجالی بود. یوگی دیگر در تکاپوی رهایی از واقعیت نبود بلکه بیشتر می‌کوشید تا دم را غنیمت شمارد.

یوگای امروزی، یوگا در اوخر سال‌های ۱۸۰۰ به ایالات متحده راه یافت و می‌توان ردپای آن را تا بسیاری از گوروها بی‌گرفت. سوامی ویوکاناندا^{۲۰}، شاگرد راماکریشنا، مأموریت داشت تا در یارلمان مذاهب شرکت جوید که در سال ۱۸۹۳ در شیکاگو برگزار می‌شد. از آن پس جریانی از خرد هندی، به ویژه ودانتا، در کشورهای اروپایی و آمریکا به راه افتاد. شاید مردمی‌ترین یوگی که آگاهی آمریکایی‌ها را از یوگا افزایش داد سوامی پاراماهانسا یوگاناندا باشد. او انجمن خودشکوفایی را بنیاد نهاد و زندگی نامه‌ی خودنوشت یک یوگی^{۲۱} را نگاشت. از ماہاریشی ماهش یوگی هم که مراقبه‌ی متعالی (تی. ام.)^{۲۲} را در دهه‌ی شصت همگانی کرد به خاطر همکاری‌اش با بیتل‌ها^{۲۳} (Beatles) و پژوهش‌هایی که درباره‌ی آموزش‌های‌اش صورت گرفته^{۲۴} فراوان یاد می‌شود.

۲۰. ویلیام جیمز، روان‌شناس و فیلسوف پرآوازه، او را "نمونه‌ی عالی و دانایی‌ها" و رومن رولان گفتارش را "موسیقی اعظم" خواند. ماهاتما گاندی گفت نوشهای سوامی ویوکاناندا نیازی به معرفتی ندارند. نیکولا تسلیا، یکی از کسانی بود که تحت تأثیر آموزه‌های فلسفی و دایی ویوکاناندا بود. از وی کتاب تحریر طبیعت درون، به فارسی چاپ شده است.

۲۱. از این نوشه جند برگردان به فارسی در دست است.

۱۱. Transcendental Meditation

۲۲. آدام اسمیت (Adam Smith) به جز بیتل‌ها از می‌فارو (Mia Farrow) هم در کنار دیگر پیروان ماہاریشی نام منبرد و می‌نویسد: "جان ن" که یکی از اعضای پیشین بیتل‌ها بود یک بار در هیمیالیا به ←

شمنیزم: ارتباط با نادیدنی

کلیات. شمنیزم دامنه‌ای از باورها و تمرین‌های سنتی همسان با جاندارانگاری (animism) است که مدعی است می‌تواند درد و رنج آدمی را تشخیص دهد و درمان (و در برخی اجتماعات گاهی ایجاد بیماری) نماید. اعتقاد بر این است که این توانایی با سفر به مرکز جهان^{۲۴} و ایجاد رابطه‌ای ویژه با ارواح، بیشتر به شکل مهار ایشان^{۲۵}، به دست می‌آید.

→ اتفاق ماها ریشی هشت ساعت پک روز را در مراقبه گذراند (لطفاً برای آگاهی بیشتر بنگرید به Powers of Mind, P.124). یادکرد این نکته هم خالی از لطف نیست که آدام اسمیت هم با کاستاندا و هم با موکاندا دیدار کرده است.

۲۴. تا این تاریخ در حدود ۶۰۰ پژوهش در ۵ مجلد از سوی دانشگاه ماها ریشی به چاپ رسیده است.

۲۵. axis mundi در دین یا اسطوره‌شناسی مرکز جهان یا جای تلاقی زمین و آسمان است (لطفاً برای آگاهی بیشتر بنگرید به رساله در تاریخ ادیان، ص ۳۵۵-۳۵۱).

۲۶. آقای آشتیانی در شامانیسم (ص ۱۷) می‌نویسد: «به طور اجمالی می‌توان شامانیسم را نوعی سحر و جادوی ابتدائی و روش بدی مدارای بیماران و تأثیرگذاری در حوادث به کمک اجنه [جمع آن جهان است و نوع آن جنّه]. اینکه در عرف فارسی «اجنه» جمع جن شمرده می‌شود، از نظر لغوی درست نیست. زیرا اجنه چنانکه در قرآن مجید هم به کار رفته است (نجم، ۳۲) جمع جنین است (خرمشاهی، ۵۷۲). در عربی جمع جنین و در تداول فارسی زبانان بغلظ جمع جن است... (معین، ۱۵۲-۱۵۱)] و ارواح و موجودات غیرعادی ذهنی بیان کرد که در جوامع آرکائیک معمول بوده است و هنوز هم در اقوامی که فرهنگ بدی خود را حفظ کرده‌اند و یا در شرایط ابتدائی بسر می‌برند دیده می‌شود».

شمن‌ها به توانایی کترول آب و هو، پیشگویی، تعبیر رؤیاها، تجربه‌های خروج از بدن و سفر به جهان‌های زیرین و زرین متسب هستند. شمنیزم در سرتاسر جهان^{۲۷} و از زمان پیش از تاریخ وجود داشته است.^{۲۸}

برخی از انسان‌شناسان و دانشمندان دین شمن را میانجی طبیعت و جهان معنوی می‌دانند که در حالت خلسه به جهان‌های گوناگون سفر می‌کند.^{۲۹}

۲۷. ویلبرت (Johannes Wilbert) که بخصوص درباره سرخپستان ونزوئلا تحقیق کده است. پس از ارائه یک فهرست طویل از مشابهات فکری و عقیدتی و تجربی بین شامانهای Warao (ونزوئلا) و نقاط دیگر مانند استرالیا، اندونزی، ژاپن، چین، سیبری و بومیان امریکای شمالی، مکزیک، امریکای جنوبی و... نتیجه می‌گیرد که «ارتباط قابل توجه نه تنها در موارد کلی که در چیزیات خاص، مانند مشابهت بین سفر شامانی مردم وارانو در ونزوئلا و ویراجری (wiradjeri) در استرالیا، که یک اقیانوس با هم فاصله دارند، موجود است (شامانیسم، ص ۲۲).»

۲۸. الیاده (۱۹۶۴) معتقد است که تختین تعریف بسی مخاطره‌ی این پدیده‌ی پیچیده «فن خلسه» است (ص ۸۹). دین ادواردز (Dean Edwards) می‌نویسد: «انسان‌شناسان شمنیزم را به عنوان پدیده‌ی کهن جادویی - مذهبی ردمبندی کردند که در آن شمن، استاد بزرگ خلسه است. وینکلمون هم بر این باور است که جنبه‌های مبتنی بر خلسه در سنت شمنیزم جهانی و همگانی است.

۲۹. ادواردز معتقد است واژه‌ی شمن از زبان تونگوزی (Tungus) به زبان انگلیسی درآمده است و در میان تونگوزهای سیری هم اسم است و هم فعل. ...تونگوزها واژه‌ای برای خود شمنیزم ندارند و انسان‌شناسان و مورخان مذهبی آن را برای مشخص کردن تجربه‌ها و تمرین‌های یک شمن به کار برده‌اند.^{۳۰} پس کاربرد آن برای همه‌ی تمرین‌ها و تجربه‌های شامانی گسترش یافت که از فرهنگ‌های اصیل اورال - آلتایی (-Ural-Altaic) بیرون بودند. در نتیجه شمنیزم نام دین یا دسته‌ای از مذاہ →

شمنیزم بر این فرض استوار است که نیروهایی نادیدنی (با ارواح) جهان دیدنی را فراگرفته‌اند و بر زندگانی جانداران تأثیر می‌گذارند. در تباین با جاندارانگاری (animism) و زنده‌انگاری (animatism)، که در آن همه‌ی اعضای جامعه به تمرین می‌پردازند، شمنیزم نیازمند دانش و توانایی‌های ویژه‌ای است. می‌توان گفت که شمن‌ها کارشناسانی‌اند که جوامع جاندارانگار یا زنده‌انگار ایشان را به کار می‌گمارند.

واژه‌شناسی. واژه‌ی شمن در اصل به درمان‌گران سنتی نواحی ترک-مغول مانند شمال آسیا (سیبری) و مغولستان اشاره دارد. در این زبان‌ها شمن به معنای دانا^۳ (حکیم، فرزانه) است. در ترکی شمن را کام (Kam) و گاهی بخشی (Baksi) می‌نامند.

واژه‌ی تونگوزی سمن (šamán) از واژه‌ی چینی شامن (sha men) "راهب بودایی" گرفته شده، که آن هم از واژه‌ی پالی سامانا (samana) اقتباس شده، که آن هم به نوبه‌ی خود از واژه‌ی سنسکریت سرامانه (śramana) "پارمسا" مشتق شده است. این واژه پیش از آن که به زبان انگلیسی درآید از زبان‌های روسی و آلمانی گذشته است.

تشريع دیگری این واژه‌ی تونگوزی را چنین می‌کاود که در بردارنده‌ی ریشه‌ی "sa-", به معنای "دانستن" است و شمن کسی است که می‌داند. کسی که کارشناس توجه به رمزهای

→ نیت (برای آگاهی بیشتر از واژه‌شناسی شمن لطفاً بنگرید به شامانیسم، صص ۲۰-۲۴).

چندگانه‌ای است که در این نظامِ اعتقادی هویدا می‌شوند.^{۳۱} شمن از رمزهایِ چندگانه بهره می‌برد؛ او معانی را به طرقِ مختلف (موسیقایی، کلامی، رقص آرایی؛ در ضمن معانی خودشان را در اشیاء نمایان می‌دارند؛ به ویژه در طلسمات) بیان می‌کند. شمن فرهنگِ جامعه را به خوبی می‌شناسد و مطابق آن رفتار می‌کند. از این رو مخاطبانش سمبول‌ها و معانی را درمی‌یابند - این دلیلِ سودمندیِ شمنیزم در جوامعِ ابتدایی بود. مردم در این جوامع به آن اعتماد می‌کردند. چنین نظامِ اعتقادی‌ای می‌تواند خودش را در معرفتی یقینی بر اعضای اش آشکار سازد - تشریحاتِ بالا و اژه‌شناسیِ شمن را توصیف

۳۱. به گفته‌ی راجر والش شمن‌ها عموماً به گونه‌ای چشمگیر نیرو و پایداری، سطوحِ معمولِ تمرکز، کترلِ حالت‌هایِ دگرگونِ هشیاری، ذکاآوتِ بالا، مهارت‌هایِ راهبردی، و فهمِ داده‌های پیچیده، اسطوره‌ها و آیین‌ها را از خود به نمایش می‌گذارند (روحِ شمنیزم، ص ۱۵۲). در مطالعه‌ای که در میانِ بومیانِ زیناکانته کوی (Zinacanteco) مکزیک انجام شده است تفاوت‌هایِ ادراکی چندی میانِ شمن‌ها و غیر‌شمن‌ها نشان داده شده است. در این بررسی آزماینده مجموعه‌ای از تصاویرِ مبهم را به بومیان نشان داد و از ایشان پرسید چه می‌بینند؟ شمن‌ها بسیار کمتر از غیر‌شمن‌ها ابرازِ نادانی کردند، حتی هنگامی که تصاویر تا اندازه‌ای مبهم می‌شدند که کاملاً غیر قابلِ شناسایی بودند. افزون بر آن، هنگامی که آزماینده پیشنهادهایی مبنی بر این ارائه می‌کرد که تصاویر چه می‌توانند باشند، شمن‌ها بیش از غیر‌شمن‌ها از پیشنهادها چشم‌پوشی می‌کردند و تأویلِ شخصی خود را ارائه می‌دادند. این یافته‌ها حاکی از این هستند که ممکن است شمن‌ها توانایی ساختِ الگوهای معنادار از داده‌های ناواضع را داشته باشند. به دیگر سخن، ایشان گرایش دارند تجربه‌هایِ گنگ را به شکل تصاویرِ معنادار یکپارچه سازمان دهند (همان، ص ۱۱۸).

می‌نماید. برخی^۷ را اعتقاد بر این است که شَمنیزم را می‌توان "گرامِرِ ذهن" انگاشت (چرا که شَمن‌ها باید کارشناسِ فلکلورِ فرهنگ‌شان باشند). مفهوم مهمی که در نتیجه‌ی هرمنوتیکِ قومی (ethnohermeneutics) است.

تاریخچه. گاهی ادعا می‌شود که تمرین‌های شَمنی به زمان پیش از شکل‌گیری ادیان (دورانِ نوسنگی) بازمی‌گردد. پاگانیزم یونانی هم زیرِ نفوذِ شَمنیزم بود، چنان که در داستان‌های تانتالوس (Tantalus)، پرومته (Prometheus)، مدنای (Medea)، و کالیپسو (Calypso) بازتاب یافته است، و همان‌گونه که در رازهای الیوزینی و دیگر رموز منعکس شده است. برخی از تمرین‌های شَمنی دین یونانی بعدها به دین رومی راه یافت.

با گسترشِ مونوتئیزم در اروپا و خاور میانه، تمرین‌های شَمنی بسیاری از فرهنگ‌ها به حاشیه رانده شد که در اینجا بیش از این به آن پرداخته نمی‌شود و خوانندگان علاقه‌مند می‌توانند به دیگر منابع در این زمینه مراجعه کنند.

شَمنیزم امروزی. امروزه، شَمنیزم عمدتاً در میان مردمان بومی هم‌چنان زنده است. تمرین‌های شَمنی هم‌اینک در تُندرها، جنگل‌ها، بیابان‌ها و مناطقِ روستایی و شهرها و شهرک‌ها و حومه‌های آن‌ها در سراسر جهان ادامه دارد.

به نظر می‌رسد افرادی که در غرب به مسئله شفا و روان‌درمانی علاقه داشته‌اند، از جست و جو، یادگیری و آموزش راهکارهای شامانی ناگزیر بوده‌اند. تماس با

سرخبوستان آمریکایی و سایر مردمان بومی و همچنین، تشکیل کارگاه‌های روش‌های درمانی رایج در ایالات متحده و بریتانیا دستیابی به این مهارت‌ها را میسر ساخته است. ... برخی از مفسران بر این عقیده‌اند که روان‌درمانی در حال بازگشت به مبدأ اصلی خود، یعنی ریشه‌های معنوی روش‌های شامانی است.^{۳۳}

از شمنیزم تا یوگا؛ تلاش برای کسب حالتِ دگرگونِ هشیاری بی‌تردید شمنِ سنتی برای کارهای درمانی گیاهان و مواد طبیعی را به کار می‌برد. ولی مهارتِ ویژه‌ی شمن در توانایی وی در رسیدن به حالت‌هایی از هوشیاری به یاری خلسه و جذبه است که موردِ انکار انسان‌های معمولی است. شمن به حالتی ذهنی درمی‌آید که میرزا الباده آن را خلسه (Ecstasy) و سفر به حوزه‌های روانی نامیده است. این حالت گاهی جهان زیرین نامیده می‌شد که می‌تواند برای درمان عضوی از جامعه به کار رود^{۳۴}. بازیافتِ روح فرآیندی است که در آن شمن به

۳۳. روان‌درمانی و معنویت، ص ۴۴. لطفاً برای آکاهی بیشتر در این باره بنگرید به همان، صص ۴۲-۴۵ و همچنین به روان‌شناسی فرازندی نوشته‌ی این جانب که در دست چاپ است. آقای آشتیانی در بخش شامانیسم و رابطه آن با معرفت، روانشناسی و میشی‌سیزم^{*} با دیدی سلیمانی به این مبحث پرداخته است (شامانیسم، صص ۲۱۰-۱۹۲).

۳۴. وست با استناد به بیش (Bates) و پندزیک (Pendzik) می‌نویسد: سیر و سفر همراه با روح شامان، اغلب به تماس با ارواح منجر می‌شود، که برخی اوقات سفر خطرناکی است و به عنوان بخشی از مراسم شفای مراجع مورد استفاده قرار می‌گیرد. برای مراجع، جهان شامان از سه قلمرو مجرزاً تشکیل می‌شود: دنیای مافوق که متعلق به خدایان است؛ جهان ←

ویژه وجهی از شخصیت بیمار را فرامی‌خواند که بنا به برخی آسیب‌های روانی یا جسمی شکافته شده است.

با به خاطر داشتن این که ریشه‌های مذهب و دایی - که پایه‌ی تاریخی یوگا و هندوییزم را شکل می‌دهد - از روسیه آمدند، و این که ریشه‌های تاریخی شمن در سیری استوارست، دلیلی برای تردید وجود ندارد که مردم و دایی سنتی شمنی را با خود به هند آوردند. الیاده اثری مهم درباره‌ی یوگا با نام *جاودانگی و رهایی افزون بر اثربخش* درباره‌ی شمنیزم نگاشته است. جورج فیور اشتاین (George Feuerstein) اصطلاح خلصه‌ی الیاده را برای زمینه‌ی کاری خود، یوگا: *فن آوری خلق* (Yoga: The Technology of Ecstasy) به کار گرفته است. این دانشمندان به روشنی پیوند مهمی را میان یوگا و شمنیزم می‌بینند. تفاوت اساسی میان یوگی و شمن در این است که شمن از نیروی روانی خود برای آفرینش نتیجه‌ای سودمند بهره می‌گیرد در حالی که یوگی کنترل ذهن را در چارچوب تلاش برای آزادی از جهل روحی به کار می‌برد.

نهضت عصرِ جدید: کانون هم‌گرامی فرزانگان

برخی از رهبران معنوی عصرِ جدید همانند کن ویلبر، راث مونتگمری، ماریلین فرگوسن، ورنر ارهاارد، فریتیوف کاپرا، کارلس کاستاندا، جان لی لی، چارلز تارت، رابرت مولر، نورمن شلی، رابرت لایتمان، جوی و دیگران برای آثاری

→ میانی که از واقعیات مادی تشکیل می‌شود؛ و جهان مادون که جایگاه مردگان و خرد است (لطفاً بنگرید به روان‌درمانی و معنویت، ص ۴۲).

۱ ایشان اجازه می‌داد تا به مسایل غیب‌باوری و روانی درآیند.

بسیاری از تاریخ‌نگاران نهضت عصرِ جدید هندستان‌اند این نهضت در شمنیزم، تعالیم باستانی مصر و بین‌النهرین، حکمتِ خسروانی، کابala، عرفانِ اسلامی، آموزه‌های کنفسیوس، آیینِ دانو و به ویژه رازورانِ هندی از جمله فرزان‌اندیشانی چون کریشنا، بودا، کریشنامورتی، ماها ریشی ماہش یوگی و سوامی موکتاناندا و ... ریشه دارد.

سوامی موکتاناندا: نماینده‌ی سنت یوگا

سوامی^{۲۵} موکتاناندا^{۲۶} (۱۹۰۸-۱۹۸۲)، ملقب به بابا^{۲۷}، زندگی یک سادهو (Sadhu) - درویشی سرگردان در جست‌وجوی خشنودی معنوی - را در سنت بسیار پایین (۱۵ سالگی) آغاز کرد. گرچه وی از زمانی که بسیار جوان بود برای دستاوردهای یوگیانه‌ی خود بازشناخت کسب می‌کرد ولی همواره می‌گفت که سفر روحی‌اش به راستی آغاز نشد تا

سوامی: Swami.^{۲۵} عضو یک سلسله مذهبی دین هندویی؛ آدم مقدس و مورد احترام جمع (واژه‌نامه ادبیان، ص ۱۲۸).

Muktananda.^{۲۶} آزادکننده‌ی سرور. این نامی است که به سوامی موکتاناندا زمانی که سانیسا (Sannyasa) شد داده شده است (به کجا من روپه، ص ۲۱۷). مرکب از دو واژه‌ی Mukta به معنی رستگار؛ نجات یافته؛ آزاد شده؛ آزادی روح از تن؛ نجات دائمی؛ آزاد؛ باز؛ رها (مجمل‌البحرين، ص ۳۸) و Ananda به معنی شرور و شادمانی (همان، ص ۵۵).

Baba.^{۲۷} لقبی است که به انسانهای متعالی و مقدس در هند داده می‌شود و به معنی پدر می‌باشد (تجلی آگاهی، ص ۳۱۴).

هنگامی (سال ۱۹۴۷) که از قدیسی به نامِ باگاوان نیتی آناندا^{۳۸} شکتی پت^{۳۹} - آشناسازی^{۴۰} روحی - دریافت نکرده بود. آن‌گاه

Bhagawan Nityananda^{۳۸} : باگاوان به معنی لغوی خدای گونه و نیتی آناندا به معنی سرور ابدی می‌باشد. باگاوان نیتی آناندا استاد سوامی موکناناندا و معروف به باده بابا (Bade-Baba) یعنی بابای بزرگ سلف شجره سیدا یوگا است. او چون یک سیدا متولد شد و تمام دوران عمر خود را در بالاترین مرتبه آگاهی گذراند. افراد کمی دوران کودکی او را به یاد می‌آورند. او فعالیت معنوی خود را از جنوب هند شروع کرد و سال‌های زیادی را در آن منطقه در سفر گذراند. مدتی در غاری زندگی کرد که از کانانگاد (Kanangad) دور نبود. مدتی در ناحیه مقدسی در اطراف کوهستان (mandagni) در ایالت ماہاراشترا زندگی کرد، جایی که بسیاری از فرزانگان هند در آنجا مدتی از عمر خود را گذرانده‌اند و بالاخره به روستای گانشپوری (Ganeshpuri) عزیمت کرد. این روستای کوچک به برکت وجود این انسان مقدس آباد و مشهور شد. باگاوان نیتی آناندا هشتم اگوست ۱۹۶۱ میلادی بدن فیزیکی خود را ترک کرد. آرامگاه باگاوان در روستای گانشپوری در یک مایلی آشرام گورو دو سیدا پت (لطفاً بنگرید به پانوشت شماره‌ی ۳۰) قرار دارد (از گورو دو باگاوان نیتی آناندا، سخنانی با صدای او با نام Voice of the Self: Chidakash Sutras در دست است).

Shaktipat^{۳۹} : لطفاً بنگرید به پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱. initiation^{۴۰} : آشناسازی؛ تشریف. واژه آشناسازی بطور کلی بر آیین‌ها و فنون شفاهی‌ی اشاره دارد که مراد از آنها ایجاد راه‌کاری قطعی در وضع مذهبی و اجتماعی فرد آشنا شده است. از لحاظ فلسفی، آشناسازی معادل با تغیری اساسی در شرایط وجودی است. نوآموز از آزمون سخت معینی بگونه‌ای متفاوت از آنچه پیش از آشناسازی بوده، بیرون می‌آید؛ و فرد دیگری می‌شود (لطفاً بنگرید به آیین‌ها و نمادهای آشناسازی؛ رازهای زادن و دوباره زادن، ص ۱۰). واژه‌ای معادل Diksha هندی است.

بود که نیروی روحی - کندالینی^{۱۱} - موکتانا ندا پیدار شد و او به حالت‌های ژرفِ مراقبه کشیده شد. نه سال بعد (سال ۱۹۵۶) موکتانا ندا به حالتِ درکِ خداوند نایل آمد.

در دهه‌ی ۱۹۷۰، سوامی موکتانا ندا، به نمایندگی از سوی گوروی خود، سنتِ مقدسِ سلسله‌ی استادش را به غرب آورد تا آشناسازی کم‌تر شناخته‌شده‌ی شکننده‌ی پت را به هزاران هزار جوینده‌ی روحی ارائه نماید. موکتانا ندا گورو در سیداپیت^{۱۲} (زمیستگاه سیداها) را در هند پایه‌گذارد تا کار را در آنجا بگرداند و مؤسسه‌ی سیدا (SYDA Foundation) را در ایالات متحده (اکلند Oakland) بنا نهاد تا کار جهانی مراقبه‌ی سیدا یوگا را اداره کند.

سوامی موکتانا ندا تا پیش از مرگش در سال ۱۹۸۲، کتاب‌های بسیاری نگاشت؛ شانزده جلد از آن‌ها هنوز به چاپ می‌رسد. وی هم‌چنین بیش از ۶۰۰ مرکزِ مراقبه و شماری آشرام^{۱۳} در سراسر جهان پایه‌گذارده است. سوامی موکتانا ندا در ماه می ۱۹۸۲، سوامی چیدویلاس آناندا^{۱۴} و برادرش، سوامی نیتی آناندا، را به جانشینیِ خویش برگماشت. سه سال

.۱۱. لطفاً بنگرید به پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰.

.۱۲. آشرام اصلی سیدا یوگا و آرامگاه Gurudev Siddha Peeth^{۱۵} (Samadhi-Shrine) سوامی موکتانا ندا. این آشرام در سال ۱۹۵۶ زمانی بنا شد که سوامی موکتانا ندا بنا به دستور باگاوان نیتی آناندا در ۳ اتاق ساده در آنجا نزدیک روستای گاتشوری زندگی می‌کرد. این محل هم اکنون به عنوان مرکز مهم بین‌المللی برای تمرینات معنوی شناخته می‌شود... (طفاً بنگرید به کجا می‌روید؟، ص ۲۱).

.۱۳. لطفاً بنگرید به پی‌نوشت شماره‌ی ۲۸.

.۱۴. شهدِ تجلی آگاهی Chidvilasananda.

بعد، در اکتبر سال ۱۹۸۵، سوامی نیتی آناندا از سمت گورویی کناره‌گیری کرد. سوامی چیدویلاس آناندا تنها سلسله‌دار سیدا یوگا و تنها گوروی دانش پژوهان سیدایوگاست.^{۴۰}

جنبش معنوی سیدا یوگا بر پایه‌ی شکستی پت، بیدارسازی نیروی کنداشی به دست آموزگاری روشنی یافته (واصل)، استوارست و انقلاب مراقبه بر کار این سه آموزگار روشنی یافته‌ی نادوانگار^{۴۱} شیواگرا^{۴۲}، باگوان نیتی آناندا که به خاطر نیروی بیدارسازی غیرعادی اش مشهورست، شاگردش، سوامی موکتاناندا که سیدا یوگا را در ابآخر پی افکند، و شاگرد موکتاناندا، گورو مایی^{۴۳} چیدویلاس آناندا متمرکزست.

۴۵. با نگاهی به زندگی نامه‌ی سوامی موکتاناندا در پایگاه Siddha Yoga . Meditation

۴۶. non-duality عدم ثنویت؛ نظریه هندویی ادواتا (advaita) که بر همن یا الوهیت متعالی را با اتحان، یا روح انسانی، ذاتاً همانند می‌داند (واژه‌نامه ادبیان، ص ۹۸).

۴۷. Shaivism: شیواپرستی یا شیواگری؛ مذهب پیروان شیوا خدای هندویی (واژه‌نامه ادبیان، ص ۱۲۹). فلسفه‌ای بر پایه یگانگی، توحید و عدم دونیت [!] است که تمام هستی را تجلی نیروی الهی و انرژی هوشیار و مقدس او، شاکتی یا چیزی تلقی می‌کند. اساس کتب معتبر سیدا یوگا را شیوانیسم کشمیری (Kashmir Shaivism) و وداتا تأمین می‌کند (به کجا می‌روید؟، ص ۲۱۴).

۴۸. Gurumayi معنی لغوی آن غرق در استناد می‌باشد. اصطلاحی ماراتی برای احترام به سوامی چیدویلاس آناندا (به کجا می‌روید، ص ۲۱۱).

که نگرش بی‌مانندش را در سیدا ریخت و این آموزش‌ها را به
نهضتی جهانی دگردیس کرد.^{۴۹}

شایعاتی چند، از جمله سوءاستفاده‌های جنسی، پیرامون
شخصیتِ موکناندرا پراکنده است.^{۵۰}

۴۹. در سال ۱۹۸۷ The Doctrine of Vibration: An Analysis of the Doctrines and Practices of Kashmir Shaivism کتابی با نام S.G.Dyczkowski می‌باشد. در آن آموزش‌های دو آموزگار اخیر این جنبش مسطور است: سوامی موکناندرا، که سیدا یوگا را، با چیزی که او "انقلابِ مدیتیشن" می‌نامید، به باخته شناساند، و گورو مایی چیدویلاس آناندرا، که سیدا یوگا را همچو جذبی روحی و جهانی به بالندگی رسانده است. هم‌چنین سوامی موکناندرا، گوروی اصلی فرانکلین جونز (Franklin Jones)، مشهور به Adi Da Samraj است، که آموزش‌های وی با آموزش‌های دن خوان در کتابی با نام The Four Yogas of Enlightenment: Guide to don Juan's nagualism & esoteric buddhism نوشته‌ی ادوارد پلاتکین (Edward Plotkin) هستند.

۵۰. نارانحو در مصاحبه‌ای با دکتر میشلاو گفته است: "میشلاو: به نظر من رسید که اگر به نوشته‌های پیروان حتی برخی از گوروهای شناخته شده، مانند موکناندرا، نگاه کنید این شایعات بیرون می‌آیند که ایشان سرانجام نقش خود را به انجام نرسانند. ایشان کاستی‌های خود را داشتند.

نارانحو: خُب، فکر کنم که سوره موکناندرا بسیار پیچیده است. برداشت من از او این است که او بر حسب آرمان‌های غربی، یا کلّاً بر حسب آرمان‌های فرهنگی نقش یک قدیس را بازی می‌کرد. فکر کنم او به معنای واقعی یک قدیس بود که هیچ ارتباطی با آن ندارد. برای نمونه، تصوّر مردم این است که یک قدیس زندگی جنسی ندارد و موکناندرا نقش یک براهم‌چاربا را بازی می‌کرد که فکر کنم بخشی از مأموریت فرهنگی‌ای بود که داشت. او در مقیاسی گسترده یک استاد بود و شایسته بود که آن کار را بکند. ارزیابی من از او این است که او پاک بود، چون او شهوت‌ران نبود...! بگذارید بگویم که او زندگی زناشویی سالمی داشت ولی مانند برخی از →

انارِ موکتانا‌ندا؛ تجلی آگاهی

همان گونه که اشاره شد سوامی موکتانا‌ندا تا پیش از گذشت در سال ۱۹۸۲، کتاب‌های بسیاری نگاشت، که برخی از آن‌ها هم اکنون نیز تجدید چاپ می‌شوند. از میان آثار وی توان کتاب‌های زیر را برشمرد:

I Am That: The Science of Hamsa from the
Vijnana Bhairava;
Play of Consciousness: A Spiritual
Autobiography;

(که با نام تجلی آگاهی به فارسی برگردانده شده است);
Mystery of the mind;
Satsang with Baba- Volumes 1-5 (Question
and Answers with Swami Muktananda);
Kundalini: The Secret of Life;
From the Finite to the Infinite;
Where Are You Going? A Guide to the
Spiritual Journey

مساین شرقی‌هایی بود که من نیرنگ‌باز می‌نامم. فکر کنم این سنتی کهن است که تمام راه را از روزگار شمنیزم تا آموزگاران معاصر ترسیم می‌کند، به ویژه در خاورمیانه، که این ویژگی را دارند. فکر کنم چون من بشر چنان نیرنگ‌بازست، در برابر من با نیرنگ‌بازی شطرنج‌بازی می‌تواند بسیار سودمند باشد، تا فراخود فریب بخورد. برخی از افراد، مانند پیروان اریکسون (منظور میلتون اریکسون هیپنوتیزور است نه اریک اریکسون دوcean شناس) این موضوع را در درمان امروزی برگرفته‌اند. این هستی جنبش انسان‌گرایی نیست، ولی فکر کنم چیزی برای گفتن در آن باره باشد. (اصحابه کلودیو نارانحو با دکتر جفری میثلاو Dr. Jeffrey Mishlove با عنوان .Approaches to Growth: East and West

(که یک بار با نام به کجا می‌روید...؟ چرا غی فراسوی
رهروان نور و معنویت و بار دیگر با نام شما به کجا
می‌روید؟ جامه‌ی پارسی پوشیده است)؛

Nothing Exists That Is Not Shiva:
Commentaries on the *Shiva Sutra*, *Vijnana
Bhairava*, *Guru Gita* and other Sacred Texts;
Meditate: Happiness lies within You

با همکاری گورو ماین چیدوبلاس آناند؛

The Spiritual instructions of Swami
Muktananda;

Secret of the Siddhas;

Getting rid of what you haven't got: Talks and
Conversation with Sri Gurudev Baba
Muktananda;

In the Company of a Siddha: Interviews and
Conversations with Swami Muktananda;

Reflections of the Self;

Death Really Exist?

(که با نام اسرار مرگ به فارسی درآمده است)؛

The Perfect Relationship: The Guru and the
Disciple;

Light on the path;

the Self is already attained

(که با نام گوهر پاک آسمانی نزد شماست همراه با ۵ اثر

دیگر از سوامی در کتابی با نام شش اثر برگسته از سوامی

موکتاناندا به فارسی برگردان شده است).

کارلس کاستاندا: پیام آور سلسله‌ی ساحران

کارلس (سزار آرانا) کاستاندا، زاده‌ی ۲۵ دسامبر سال ۱۹۲۵ در روستای جوکری پروست^{۵۱}. او انسان‌شناس و نویسنده‌ی شماری کتاب توصیفی درباره‌ی آموزش‌های دن‌خوان^{۵۲}، شمن و ساحری یاکی است. کاستاندا سال‌ها خود را از دید همگان پنهان می‌داشت و همواره بر سر این که کتاب‌های وی راستین یا زاده‌ی تخیلات خود اوست بگومگوی فراوانی بوده است.

بنا بر پیشنهای که ماهنامه‌ی نایم در سال ۱۹۷۳ فاش کرد، کارلس کاستاندا پسر سزار آرانا بورونگاری زرگر و سوزان کاستاندا نووا در کاخamarکای پرو زاده شد. خانواده‌اش در سال ۱۹۴۸ به لیما و کارلس به دانشگاه نوسترا سنورا د گوادالوپ (Nustra Senora de Guadelupe) رفت. پس از فارغ‌التحصیلی، نقاشی و مجسمه‌سازی را در مدرسه‌ی ملی هنرهای زیبا آموخت. کاستاندا مدعی شده بود که در خانواده‌ای نامدار و ایتالیایی تبار و در سائوپائولوی برزیل زاده شده است. او هم‌چنین گفته است که ده سال جوان‌تر (یعنی زاده‌ی ۱۹۳۵) و پسر یک پرفسور ادبیات است. کاستاندا را پدربرزگ و مادربرزگش در جایی دورافتاده و پررت در برزیل

۵۱. در کتاب نویسنده‌گان معاصر (Contemporary Authors)، زادروز او ۲۵ دسامبر سال ۱۹۲۱؛ و زادگاهش برزیل است.

۵۲. به گفته‌ی کاستاندا، دن‌خوان در سال ۱۸۹۱ دیده به جهان گشود و از مردمان همواره سرگردان قبیله‌ی یاکی در مکزیک بود و در سال ۱۹۷۳ جهان را نترک گفت.

بزرگ کردند. سپس او را به مدرسه‌ای شبانه‌روزی در بوئوس آیرس فرستاد. وی در سن ۱۵ یا ۱۶ سالگی به ایالت متحده رفت (در برخی منابع در سال ۱۹۵۱). خانواده‌ای در لس‌آنجلس سرپرستی او را عهده‌دار شدند. پس از فارغ‌التحصیلی از مدرسه‌ی راهنمایی هالیوود، از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۹ در دانشکده‌ی شهر لس‌آنجلس در رشته‌ی فراروان‌شناسی تحصیل کرد، و برای تحصیل انسان‌شناسی به دانشگاه کالیفرنیا در لس‌آنجلس (U.C.L.A) رفت، در سال ۱۹۵۹ تبعه‌ی آمریکا شد و نام کارلس کاستاندا را برگزید.

اگر از من بخواهید زندگی‌ام را با دادن آمار به شما بشناسم، مانند آن است که دانش را برای ارزیابی ساحری به کار بندید. جهان اسرارآمیزش از دسترس همه‌ی ما می‌گریزد." (کاستاندا در مصاحبه‌ای).

کاستاندا در تابستان ۱۹۶۰ با دن‌خوان ماتوس، سرخ‌پوست پیر یاکی، در ایستگاه اتوبوس گری هاوند در نگالس آریزونا دیدار کرد. دن‌خوان یاور همیشگی کاستاندا شد. پس از چند دیدار، دن‌خوان فاش کرد که در حقیقت یک بروخو و ساحرست.

سال سپسین کاستاندا کارآموز دن‌خوان شد و رابطه‌ی شان به استاد-شاگردی انجامید که نمونه‌های نامدار آن در تاریخ فلسفه و ادبیات - واقعی یا خیالی - با افلاطون و سقراط آغازشد و تا سانچوپانزا و دن‌کیشوت، جمیزیاسول و دکتر جانسون، و استالین و لنین ادامه یافت. همچنین دن‌خوان او را با دن‌حنارو فلورس، سرخ‌پوستی مازاتک آشنا کرد که به‌سان آموزگار دیگری با وی کار کرد.

کاستاندا در سال‌های کارآموزی‌اش از گیاهانی همچون پیوتی، داتوره و قارچ‌های سایلوسیب مکزیکانا برای گسترش دید خود از واقعیت بهره گرفت. این دوره‌ی آموزش از سال ۱۹۶۱ تا پاییز ۱۹۶۵ ادامه یافت که کاستاندا تصمیم گرفت تا بدان پایان دهد - چرا که از متلاشی شدن کلی روانی می‌هراست. این تجربه‌ها پایه و مایه‌ی نخستین کتاب کاستاندا آموزش‌های دن‌خوان: آیین فرزانگی یاکی (۱۹۶۸) بودند که در انتشارات دانشگاه کالیفرنیا به چاپ رسید.

در سال ۱۹۶۸ کاستاندا به مکزیک بازگشت و دوره‌ی دوم آموزش‌های‌اش را آغاز کرد که تا سال ۱۹۷۱ ادامه یافت. این دوره‌ای بود که کتاب واقعیتی جداگانه: باز هم گفت و شنودی با دن‌خوان (۱۹۷۱) را پدید آورد.

تِد هاور (Ted Highter) در بررسی خود چنین می‌نویسد: "کاستاندا قهرمانِ فدایی یک جست‌وجوگری امروزین می‌شود آن‌گاه که تورِ سحرانگیز سُرخ پُستِ پیر پُرفن، ژرف، چیره‌دست و هیپنوتیزم گر او را با یادداشت‌ها و ضبط صوت‌اش به قلمروهایی می‌کشاند که واژگانِ عقلانی و علمی قهرآ دویاره تعریف می‌شوند."

کتاب سوم کاستاندا، سفر به ایکلان: آموزه‌های دن‌خوان (۱۹۷۲) رساله‌ی دکترای وی شد. از این پس کتاب‌های‌اش یکی پس از دیگری به نگارش درآمدند و هر چه بیشتر به شهرت و محبوبیتِ او می‌افزوند. در آن سال‌ها او به راستی مانند خلوت گزیده‌ای زندگی می‌گذرانید. در مصاحبه‌ای گفت: "می‌کوشم به روشنی که دن‌خوان می‌خواهد، با کاربرد همه‌ی نیرو و کارآیندی‌ام، زندگی کنم."

آثارش به گونه‌ای رُزِف تَهْضِتِ عصْرِ جدید را تحت تأثیر قرار داد. به گزارشِ روزنامه‌ها کاستاندا بر اثرِ سرطان کبد در بیست و هفتمین روزِ آوریل سال ۱۹۹۸ در خانه‌اش در وست‌وود درگذشت. پیکرش سوزانده و بنا بر وصیت‌اش به مکزیک برده شد.

متقدین خاطرنشان می‌سازند که هرگز کسی مگر کاستاندا دُن‌خوان را ندیده است. فقدان اصطلاحات یاکی و گواهی هر چند ناچیز دال بر وجودِ دُن‌خوان به باور پذیری آثارش آسیب می‌رساند.

- آثار کاستاندا: جلوه‌گاه بی‌کرانگی و اقتدار کاستاندا چند کارِ کوتاه^{۵۳}، ۱۲ کتاب و یک دوره ماهنامه^{۵۴} به رشته‌ی نگارش درآورده است. آثار وی به ۱۷ زبان برگردان شده و در شمار پر فروش‌ترین کتاب‌های جهان است.
- آموزش‌های دُن‌خوان: آیینِ فرزانگی یاکی (۱۹۶۸)
- واقعیتی جداگانه: بازهم گفت و شنودی با دُن‌خوان (۱۹۷۱)
- سفر به ایکسیلان: آموزه‌های دُن‌خوان (۱۹۷۲)
- داستان‌های اقتدار (۱۹۷۴)
- دومین حلقه‌ی اقتدار (۱۹۷۸)
- ارمغانِ عقاب (۱۹۸۱)
- آتشِ درون (۱۹۸۴)
- قدرتِ سکوت: بازهم آموزه‌هایی از دُن‌خوان (۱۹۸۷)

۵۳. این کارهای پراکنده را در کتابی با نام آیینِ فرزانگی^{۵۵} گردآوری و به چاپ رسانده‌ایم.

۵۴. این مامنامه هم با نام خوانندگان بی‌کرانگی؛ دفترِ هرمنوتیک کاربردی به همین قلم به پارسی برگردانیده شده و به چاپ رسیده است.

- هنرِ رؤیایی (۱۹۹۲)
- حرکاتِ جادویی: حکمتِ عملیِ شمن‌هایِ مکزیکِ باستان (۱۹۹۸)
- چرخِ زمان: اندیشه‌هایِ شمن‌هایِ مکزیکِ باستان دربارهِ زندگی، مرگ و کیهان^{۵۶} (۱۹۹۸)
- کرانه‌یِ کوشایِ بی‌کرانگی^{۵۷} (۱۹۹۹)

دیدارِ کاستاندا با موکتانا‌ندا: بادهایِ مختلف

کوری دونوان (Corey Donovan) در گفتاری که دربارهِ دیدارِ کاستاندا با ڈن‌خوان نوشته قید کرده است که تاریخِ این دیدار به درستی معلوم نیست و تنها می‌توان از روی برخی از شواهد و قرایین، سال‌های میان ۱۹۷۵-۷۷ را برآورد کرد.

دونوان با توجه به جمله‌ای از کاستاندا که در جایی از این گفت و شنود می‌گوید: "کارآموزی‌ام را که پانزده سال به طول انجامید، به پایان رسانده‌ام. ڈن‌خوان اینک مرأت رک گفته است؛ او را به این جهان پرت کرده است. اکنون همه چیز به من برمی‌گردد" (ص ۵۴) و با درنظر گرفتن این که وی آشنایی خود را با ڈن‌خوان در تابستان ۱۹۶۰ قید می‌کند^{۵۸}، پس، پایان دوره‌ی کارآموزی وی سال ۱۹۷۵ خواهد بود و با توجه به سال ۱۹۷۸ که کتابِ موکتانا‌ندا In the Company of Siddhas^{۵۹}

۵۵. به همین قلم آماده‌ی چاپ است.

۵۶. آثار نامبرده همگی به فارسی برگردان شده‌اند.

۵۷. The Teachings of Don Juan: A Yaqui Way of Knowledge, P.13.

چاپ رسیده این ارزیابی را به عمل آورده است^{۵۸}. ولی موكناندا در سال ۱۹۷۴ به آمریکا رفت و تا دو سال بعد در آنجا ماند^{۵۹} و بار دیگر در گردشی در خلال سال‌های ۸۱-۱۹۷۹ به ایالات متحده و استرالیا و اروپا رفت^{۶۰}.

هم چنین در مصاحبه‌ی کوروalan با کاستاندا می‌خوانیم: "یکی از ما از او پرسید که آیا او فنون یوگا و توصیفات سطوح واقعیت‌های گوناگون در نوشته‌های مقدس هندوها را می‌شناسد و یا چیزی درباره آنها خوانده است. پاسخ داد: همه آنها شگفت‌انگیز است. بعلاوه من با کسانی که 'هاتا-یوگا' تمرین می‌کنند نیز رابطه نزدیک دارم. در سال ۱۹۷۶ یکی از دوستان پژشکم، 'کلادیو نارینجو'^{۶۱}، (از ما پرسید او را می‌شناسید). مرا با یک استاد یوگا آشنا کرد. ما در

۵۸ لطفاً بنگرید به Castaneda Meets Muktananda در پایگاه Sustained Action در شبکه‌ی جهانی.

۵۹ به کجا می‌روید؟ ص ۲۱

۶۰ به همین دلیل برخی این گفت‌وشنود را در خلال سال‌های ۱۹۷۵-۷۹ می‌دانند. البته هستند کسانی که نخستین گردش موكناندا را در سال ۱۹۷۰ و با همراهی رم داس و آلبرت رودولف (رودی) و دومنین توری را در سال ۱۹۷۴ می‌دانند (لطفاً بنگرید به Castaneda meets Muktananda در پایگاه Sustained Reaction در شبکه‌ی جهانی).

۶۱ در پانوشت ص ۵۸ کتاب طریقت توتسکما نام دی به صورت Claudio Naranjo ثبت شده است ولی در برگردان انگلیسی این اثر که به دست لری تاولر (Larry Towler) صورت گرفته و در دو بخش و در شماره‌ی ۱۴ و ۱۵ نشریه‌ی Magical Blend در سال ۱۹۸۵ به چاپ رسیده، نام دی به درستی و به صورت کلادیو نارانجو Claudio Naranjo ثبت شده است.

کالیفرنیا به دیدار او رفتیم.^{۶۲} به کمک پروفسوری که برایمان ترجمه می‌کرد با یکدیگر صحبت کردیم. من در این مکالمه سعی کردم تشابهاتی نسبت به تجربیات خودم در مورد سفر خارج از جسم کشف کنم. ولی حرفهای مهمی زده نشد. البته مقدار زیادی تعارفات و تشریفات بود ولی چیزی گفته نشد. در اواخر مکالمه این آدم چیزی همچون یک اسپری فلزی را برداشت و بعد مایعی به من تزریق [!] کرد که از بوی آن اصلاً خوشم نیامد.^{۶۳} به محض آنکه تمام شد پرسیدم چه چیزی به من تزریق کرده است. شخصی جلو آمد و گفت که باید بسیار خوشحال و خوشبخت باشم زیرا او مرا مورد ن福德 قرار داده است. اصرار کردم دریابم که ظرف محتوی چه بوده است. عاقبت به من گفتند که تمام مدفعات استاد نگاه داشته می‌شود. هر چیزی که از او خارج شود مقدس است. کاستاندا با لحنی مسخره و نیمه شوخی به سخنانش پایان داد و گفت:

- می‌توانید تصور کنید که صحبت با استاد یوگا بدین

ترتیب پایان پذیرفت.^{۶۴}

یکی از هموطنانِ موکتاناندا که پیشتر برای تحصیل فیزیک به سواحلِ شرقی رفته بود، آن دوران را به خوبی به یاد

۶۲. در برگردان انگلیسی این گفت و شنود آمده است که "... ما همینجا در کالیفرنیا در آشرام وی به دیدارش رفتیم."

۶۳. در متنِ برگردان انگلیسی این اثر آمده است: "در پایان این مصاحبه، این شخص افشاره (اسپری) ای فلزی برداشت و مرا با مایعی خیس کرد که رنگش را اصلاً دوست نداشتم."

۶۴. از این رو و با استناد به گفته‌ی خودِ کاستاندا تاریخ این دیدار سال ۱۹۷۶ است و حدس و گمان‌های دونوان و دیگران چندان محلی برای اعراب ندارد.

دا د می‌نویسد: در اظهاراتی که مردم دربارهٔ دیدار کاساندا با موکناندا کردند چیزهایی هست که کاملاً درست نستند. در تابستان ۱۹۷۴ چند تجربه‌ی شگفت داشتم و یک اهل‌دانشجوی سرگردان هندی به من گفت که باید چشم به راه سوامی موکناندا باشم تا برگردد و با او رایزنی کنم. دلیل علاقه‌ی من به کاستاندا هم او بود، چرا که باعث شد به ایکستلان را بخوانم که مدعی بود هم واضح‌تر و هم فانی‌تر از دو کتاب پیشین است. من معتقدم که موکناندا در پایان سال ۱۹۷۴ برای نخستین بار از هند به این سواحل آمد. ... وی در آغاز سال ۱۹۷۵ به سفری تفریحی رفت و بیشتر ان سفر را در برکلی کالیفرنیا ماند و قدری از آن را هم در جایی نزدیک برکلی به نام آرکاتا (Arcata) گذراند. فکر کنم تا تابستان سال ۱۹۷۶ آن جا ماند و ماه‌می یا زوئن همان سال به ساحل شرقی بازگشت. بعد آشرامی بزرگ و بسیار شبک در فالزبورگ جنوبی در کتسکیلز (Catskills) برپا کرد که سازمان هنوز در آن جا دایرست. ... موکناندا در اواخر سال ۱۹۷۶ به هند عزیمت کرد و فکر کنم چند سال بعد به آن جا بازگشت. ... به یاد دارم که دربارهٔ دیدار کاستاندا با موکناندا خواندم. کنم اواسط بهار ۱۹۷۵ یا تابستان ۱۹۷۶ رخ داد که کاستاندا در کالیفرنیا بود.

باید روشن کنم که سوامی انگلیسی حرف نمی‌زد، گرچه کلمه‌ای بلد بود. زبان بومی او، کانادا (Kannada)، یک زبان هندی جنوبی بود. او از این که من نمی‌توانستم با او به آن زبان حرف بزنم کمی نالمید شده بود، هرچند من از استانی دهک استان او بود آمده بودم. او معمولاً به هندی

(Hindi)، زبانِ ناحیه‌ی بمبئی صحبت می‌کرد که بیشتر عمرش را در آن‌جا گذرانده بود. او مستقیماً با کاستاندا مصاحبه نکرده بود و حتی نقش او را هم به عنوان مصاحبه‌گر نادیده گرفته بود. موکتانا‌ندا پیروانِ وفادار بسی شماری در هند داشت و به همان نسبت حدود سال ۱۹۷۵ موجبِ گردامدن پیروانِ غربی پیرامون خود شد. به یاد دارم که شگفت‌زده شدم (با این که یک هندی هستم و بهتر باید بدانم) که این شاگردان او را می‌پرستیدند و انتظار داشتند با نیایش به درگاه او بی‌چارگی‌های شان کاهاش باید. به ویژه به یاد دارم که اگر مشکلی داشتیم در میانِ راه‌کارهایی که با جلدیت به ما می‌دادند حیران می‌شدم که بهترین راه حلِ دعا گفتنی بابا بود. مردم او را در هند در آشرام می‌دیدند و یک شیشه از آبِ حمام او را برایِ مصرف و توزیع در میانِ شاگردانی که در جلسه‌های مراقبه شرکت می‌کردند با خود به آشرام‌های ماهواره‌ای در نیویورک و جاهای دیگر می‌آوردند. با این جویی که گرد موکتانا‌ندا وجود داشت، به کاستاندا تنها به عنوان یک وفادار لایه‌گر و موردِ انتظار نگریسته می‌شد. بی‌تدید اگر به آن‌ها اجازه می‌داد بدانند که او نویسنده‌ی کتاب‌های عرفانی است، نه کم‌تر، حتماً برخورد ویژه‌ای با او می‌شد و او را به سرِ صفحه می‌بردند!

گفت و گو با کمکِ یک مترجم، احتمالاً مالتی شتی (Malti Shetty)، روی داده بود که اکنون جانشینِ موکتانا‌ندا و رییسِ تازه‌ی سازمان و شخصِ جدیدی است که برایِ تفقد باید او را دعا گفت.

کاملاً مطمئنم که گفت و گو ضبط شده است و هیچ یک از شرایطی که کاستاندا ممکن است درخواست کرده باشد، پذیرفته نشده است. موکتانا ندا می‌دانست که کامل است یا به کمال رسیده است، چون گوروی کامل فرضی اش به او در مراقبه گفته بود. احتمالاً هیچ چیزی نبود که او بتواند از دیدار کننده‌ای بیاموزد و تنها چیزی که ارائه داد یک V.I.P (یک گزاره‌ی محبوب هندی!)، میهمان‌نوازی و خوش و بشی موقّر بود.^{۶۰}

جست‌وجوی کاستاندا برای دیدار با گوروها تنها منحصر به بابا موکتانا نبود. دونوان نوشته است که کاستاندا در کارگاهی ادعای کرد که با سوامی یوگاناندا هم دیدار کرده است.^{۶۱}

مصادف با دیدار از بابا داستانی است که کاستاندا در چند کارگاه آموزشی درباره‌ی یک یوگی چینی گفته بود (به گفته‌ی کاستاندا "مردی سرشار از چی") که در راه دیدار با کاستاندا گردن خویش را شکسته و مرده است.

می‌گویند این "نشانه"‌ای بود که موجب شد کاستاندا جست‌وجوی سالیانه‌اش را برای دیدار با "گورو"‌ها رها کند.^{۶۲}

۶۵ لطفاً بنگرید به پانویس شماره‌ی ۶۰

۶۶. این گفته‌ی دونوان درست به نظر نمی‌رسد؛ تغییر آن که تا آنجا که ما در توان داشتیم و گزارش کارگاه‌های کاستاندا را وارسی کردیم، او چنین ادعایی نکرده بود و دیگر این که این دیدار از نظر تاریخی (با ترجمه به سال‌های حضور یوگاناندا در آمریکا- دهه‌ی ۱۹۲۰- و درگذشت‌وی- ۱۹۵۹) نیز جور در نمی‌آید.

۶۷. کاستاندا با بابا ماهارishi (Baba Maharishi) هم دیدار و گفت و گویی داشته که آن را گفت و شنودی احمقانه دانسته است. هم‌چنین با ←

کاستاندا بارها این داستان را با جزئیات گوناگون شرح و بسط داد، ولی در آگوست سال ۱۹۹۵ با پافشاری گفت: «اپسین کسی را که یافتم یک یوگی چینی بود. او به ما گفته بود تا از در جلویی نیاییم، چون تنها برای آدمهای سرشناس بود. گروهی از مردم آن پشت سجده کرده بودند. این گورو آن بالا ایستاد، چند تکان پرطمطران انجام داد و بعد از پله‌ها افتاد، و با گردنی شکسته مُرد. او آخرین گورو بود». ^{۶۸}

نکاتی در این گفت و شنود نهفته است که برخی را واداشته است تا با دیدی انتقادی به هر دو نفر بنگرند. یا کاستاندا همه چیز از جمله دن‌خوان را از خودش درآورده، یا موکناناندا در ثبت تاریخ‌ها راه را به اشتباه رفته است. به هر حال هنوز هم پرسش‌هایی مانند این‌ها که آیا دن‌خوان در زمان مصاحبه زنده بود؟ آیا کاستاندا فکر می‌کرده که او زنده است؟ آیا دن‌خوان به راستی تنها دو کارآموز داشت؟ آیا کارلُس فکر می‌کرده که او تنها دو کارآموز دارد؟ آیا کاستاندا در این‌جا مطابق با آموزش‌های اش رفتار می‌کرد و نمی‌خواست همه‌ی حقیقت را بگوید؟ و ... درباره‌ی این دیدار بسی‌پاسخ مانده است^{۶۹}.

→ تیموتی لیری (Timothy Leary) و رم داس (Ricardo Alpert)، پاب و استادی بی‌نام در هند (کارگاه Culver city - October 1995).

.۶۸ لطفاً بنگرید به پانوشت شماره‌ی ۵۸ و ۶۷.

.۶۹ لطفاً برای آگاهی بیش‌تر بنگرید به پانوشت شماره‌ی ۵۰.

و سخن پایانی و یادآوری چند نکته:

یکم آن که چون رویکرد ما رویکردی دیگران به آثار کاستاند است، از این رو، نوشتن پاره‌ای از روش‌نگری‌ها و به طبع آن اطباب پیش‌گفتار و پی‌نوشت را گزیر و گریزی نبود.

دوم آن که ما در این نوشته در پی بررسی تطبیقی نبوده‌ایم. کوششی که در پیش‌گفتار به کار رفته است تنها برای نمایاندن ریشه‌های مشترک یا احیاناً مخالف هر دو سنت است. اگر گاه در پی‌نوشت‌ها به همانی‌هایی اشاره شده است، برای نمونه و گذری است، چرا که این‌گونه بررسی‌ها متضمن تعمقی در خورتر و مطالعاتی بیشترند که در این مختصر نمی‌گنجید و به فرصتی دیگر موکول گشت.

و سرانجام شیوه‌ی نگارش هر متنی را که چیزی از آن به امانت گرفته، محفوظ داشته‌ایم. از این رو، پاره‌ای چندستگی در درج برخی از نام‌ها به چشم می‌خورد. از این دست‌اند مواردی مانند الیاده و الیاد، سیدا و سیدها و سده و سده، شامان و شمن و

فرزانگی به آزادگی
احامد...

محمد رضا چنگیز

مرداد ۱۳۸۴

گفت و شنود کارلس کاستاندا و بابا موکتاناندا پاراماهانسا^۱

کاستاندا: از چنین هم‌نشینی مقدسی با شما، در اینجا
بسیار خُرسندم.

بابا: در هند، این بارها و بارها به اذهانِ ما القاء شده است
که باید در پیِ هم‌نشینی یوگیان^۲، قدیسان، و دیگر مردمان
فرگشته‌ی روحانی باشیم.

کاستاندا: من از سُتّی گوناگون می‌آیم. روشِ دیدارم با
دن‌خوان اصلاً پیش‌بینی شده نبود. من یک کاتولیکم^۳؛ و تنها
دلستگی‌ی ما در قلمروِ دین همگونی با اصولِ جزمنی^۴ است؛ تا
هنگامی که آن را انجام دهی، در امانی. دیدار با دن‌خوان به
راستی پیشامدی بود. در پیِ آن نبودم. البته، اکنون،
نگرش‌های ام دیگر گون شده‌اند. او به من نشان داده است که
تنها راهِ بالندگی جُست‌وجویِ هم‌نشینی با کسانی است که در
طريقِ معرفت‌اند.

بابا: آن چه می‌گویید معنیِ بسیاری دارد. تنها با پیروی از
اصولِ جزمنی نمی‌توانیم خشنودی درونی به دست آوریم. اگر
اصولِ جزمنی می‌توانست در یافتنِ خشنودی‌ی که فراسوی آن

است یاری کند، ممکن بود کاربردی داشته باشد. عیسی گفت
که ملکوت خدا^۹ درون شماست. اصولِ جزمنی تنها اگر شما را
در یافتن آن ملکوت یاری کنند خود را توجیه خواهند کرد.
کاستاندا: برای نمونه، در موردِ ذن‌خوان، اصولِ جزمنی
بسیار کمی برای پیروی وجود دارد.

بابا: خودِ درونی^{۱۰} بسیار آزاد است. ناوایسته به همه‌ی
عواملِ بیرونی است، از همه‌ی آینه‌ها برمی‌گذرد، و فراسوی
همه‌ی اصولِ جزمنی است. در کتابِ مقدسِ ما، آموزه‌های^{۱۱}
فلسفی گوناگون "طريقت" نامیده می‌شود. اینک، درست
همان‌گونه که برای درآمدن به این پرستشگاه باید طريقتِ
بیرونی را ترک کنی، هم‌چنین، اگر می‌خواهی به پرستشگاهِ
پروردگار درونت درآیی، باید همه‌ی اصولِ جزمنی و آینه‌ای
بیرونی را ترک گریی.

کاستاندا: بله، آن نیازمندِ دگردیسیِ کامل است. در
شگفتمن که آیا کارآموز یا دانش‌پژوهانی دارید؟ من این تفاوت را
قابل می‌شوم: یک دانش‌پژوه خردورز است، در حالی که یک
کارآموز بیشتر به یادگیریِ عملی می‌پردازد.

بابا: در این‌جا کارآموزانِ بسیاری را خواهید یافت. به
موقعِ خود، شاگردانِ مانندِ گورو^{۱۲} می‌شوند.

کاستاندا: آنان چگونه گزینش می‌شوند؟ آیا بسته به
گزینشِ آموزگارست، یا ایشان با شماری نیروی ناوایسته‌ی
دیگر، نشان داده می‌شوند؟

بابا: گزینش به معمولی‌ترین شیوه روی می‌دهد.
همان‌گونه که جویندگان بارهای بار با من دیدار می‌کنند،

عشق‌شان را بیش‌تر و بیش‌تر ابراز می‌دارند، و بدین روش ایشان خودشان را بر می‌گزینند. کار سختی نیست؛ من کار زیادی نمی‌کنم. هنگامی که شکتی^۹ درونی، انرژی آسمانی جوینده‌ای را لمس می‌کند و موجب یک بیداری درونی (کندالینی^{۱۰}) می‌شود، آن‌گاه شخص شایستگی می‌باید. ناچار به گزینشی نیستم؛ این شکتی درونی است که گزینش را انجام می‌دهد.

کاستاندا: همانند شیوه‌ی دن‌خوان است. او بر نیروهای معنوی اثکاء می‌کند تا یک کارآموز را نشان دهد. تنها گوناگونی این است که هنگامی که کارآموزی نشان داده شد، آموزگار باید او را برای پذیرش آموزش بفریبد.

بابا: ناچار نیstem شاگردانم را برای پذیرش خودم بفریبم. شکتی‌ای که از گوروی خود دریافت کرده‌ام^{۱۱}، آن کار را برای ام انجام می‌دهد، بی‌خواست من. شکتی به طیب خاطر به درون یک جوینده درمی‌آید. من ناچار نیstem کاری کنم. اگر کتابم، تعجلی‌آگاهی^{۱۲}، را بخوانید، روشن روشن خواهد شد که شکتی مردم را تصاحب می‌کند. این شکتی کندالینی نیز نامیده می‌شود، که نیروی آفریننده‌ی کیهان است.

کاستاندا: این روند بسیار گوناگون‌تر از روشنی است که ساحرانِ شنتِ سرخ پوستی آمریکا با آن کار می‌کنند.

بابا: نمی‌تواند دیگرسانی آن‌چنان زیادی میانِ دو شنت وجود داشته باشد چون شکتی یکسانی در همه جا پخش است.

کاستاندا: سُرخ پوستانِ آمریکا باور دارند که هیچ کس نمی‌خواهد زیر بارِ آموزشی بسیار سخت برود. سلسله‌ی دُن‌خوان احساس می‌کنند که باید به یک داوطلب شک کرد. ایشان باور دارند که تنها کسانی می‌توانند از پسِ معرفت برآیند که به طورِ طبیعی افرادِ بی‌میلی هستند، و هر کسی که داوطلب می‌شود به دیده‌ی تردید به وی می‌نگرند. این دلیل آن است که چرا آموزگاری باید برود و کارآموزی را به کمند اندازد.^{۱۳}.

بابا: ما باور داریم که شکتی، پیش از فعال شدن در یک نفر، او را بسیار محتاطانه بر می‌گزینند. این شکتی همان نیرویی است که کُلِ کیهان را می‌آفريند، و از این‌رو بسیار زیرک، هوشیار و همه‌چیزدان است. او گذشته، اکنون، و آینده را می‌داند و می‌داند چه کسانی باید درآیند.

کاستاندا: دُن‌خوان تنها دو کارآموز - من یکی از آن‌ها هستم - در زندگانی اش داشته است، و ایشان هنگامی به او رسیدند که وی سِنِ بسیار بالایی، در حدودِ هشتاد سال داشت.^{۱۴}

بابا: هریوگی، یا فلَیسی، روشِ گوناگونی دارد.

کاستاندا: آیا می‌اندیشید گوناگونی‌ای میانِ جُست - و جوگریِ مقدس و چیزی که ما ساحری می‌نامیم وجود دارد؟ آیا چیزی همانند ساحری یا جادو در شُنت شما هست؟^{۱۵}

بابا: هیچ ساحری یا جادویی در شُنت ما نیست. در سیدا^{۱۶} یوگا^{۱۷}، شکتیِ درونی خود را با مراقبه^{۱۸} آشکار می‌سازد، و این همان بیداری است که چیزی به نامِ سیده‌ها^{۱۹}، یا نیروهایِ فوقِ روانی^{۲۰} را ارزانی می‌دارد. در دورانِ باستان،

گفت و شنود کاستاندا و بابا ۴۹

یوگی‌هایی بودند که نیروهای شگرف و معجزه‌آسا داشتند.
یکی از آنان یوگی‌ای بود به نام جنائشوار ماهاراج^{۲۱}. روزی، او
خواست به دیدار کسی برود؛ پس به دیواری که بر آن بود
فرمان داد حرکت کند، و دیوار او را به مقصدش برد. این
جادوی شکنی درونی، جادوی لطف الهی است.

کاستاندا: بله، با آن موافقم. ولی آیا شما بر تمرین‌هایی
پافشاری می‌کنید که به دست یابی به این نیروها می‌انجامد یا
این که آن‌ها تنها لازمه‌ی رشد بیشتری‌اند؟

بابا: هنگامی که با مراقبه‌ی ژرفاتر به درون خویش
می‌روید، مراکز این نیروها را کشف می‌کنید، و هنگامی که به
آن‌ها برمی‌خورید، نیروهای گوناگونی خود را در دسترس شما
می‌گذارند.

کاستاندا: آیا این مراکز در بدن هستند؟

بابا: نه در کالبد جسمانی نیستند؛ درباره‌ی مراکزی ظریف
حرف می‌زنم. برای نمونه، مرکزی در قلب هست، ولی نه در
قلب جسمانی.

کاستاندا: اگر این مراکز در کالبد جسمانی نیستند، آیا
در کالبد دیگرند؟^{۲۲}

بابا: درون این کالبد سه کالبد دیگر هست؛ مراکز
ظریف در آن کالبدها جای دارند. هم‌اینک، شما با کالبدی
کارمی کنید. هنگامی که رفیا می‌بینید، به کالبد دیگر درمی‌آید.
در خواب ژرف، به کالبد دیگر حرکت می‌کنید، و هنگامی که
مراقبه می‌کنید؛ به کالبد دیگر می‌روید. پس چهار بدن وجود

دارد، نه یکی. بر حسب فلسفه‌ی ما، چهار حالت قیاس‌پذیر هم هست: بیداری، رفیا، خوابِ ژرف و ثُریا^{۲۳}، حالتی بین.

کاستاندا: درباره‌ی این مقاهیم پسیار کنجدکاوم چون ساحرانی مانند دُن‌خوان، در آزمون سخت پایانی دوره‌ی کارآموزی، کارآموز را برمی‌دارند و به ورطه‌ای می‌افکنند. ولی کارآموز هرگز به ته آن نمی‌رسد. فهم عاقلاته‌ی آن برای ام دشوار است. برای کالبد چه روی می‌دهد؟ باید فسر ورطه متلاشی شود. با این همه دُن‌خوان می‌گوید متلاشی نمی‌شود. او می‌گوید چیزی که مرا فرو می‌پاشد تنها نگرشی است که درباره‌ی جامد بودن کالبدم دارم^{۲۴}.

بابا: بر حسب یوگای مراقبه، شما از ماده‌ی ناسره به هوشیاری ناب گذر می‌کنید. چیزی که ناسره می‌نماید از هوشیاری ناشی می‌شود. گرچه بدن ناپدید نمی‌شود، ناسرگی خود را از دست می‌دهد، و به هوشیاری دگردیس می‌شود. فکر می‌کنیم که آن جمانی است، ناسره است، ولی در واقع آن هوشیاری ناب است.

کاستاندا: آیا در شَتَّتِ شما، مراحلی هست، که به آگاهی‌ای بیان‌جامد که همه چیز هوشیاری باشد؟ آیا مراقبه یکی از آن‌هاست؟

بابا: طریقتِ ما تنها در بردارنده‌ی مراقبه است. این آگاهی با مراقبه فرا می‌رسد. همان‌گونه که ژرف‌تر و ژرف‌تر به درونِ خویش می‌روید، بیش‌تر و بیش‌تر از این حقیقت آگاه می‌شوید که ماده‌ی ناسره نیستید بلکه هوشیاری هستید. آن را مراحلِ گوناگونِ فرگشت می‌نامیم. به نظرم می‌آید که هرچه

می‌کنید باید ریشه‌ای در مشت ماداشته باشد؛ گویا شکل ظاهری آن دگرگون شده است.

کاستاندا: می‌خواهم از شما درباره دیدن همال‌تان بپرسم که در کتاب‌تان، تجلی آگاهی، به آن اشاره می‌کنید. در معرفت ذن‌خوان، یکی از وجوده کلیدی، رشد یک "من بیرونی" -المثنی دقیقی از آنچه هستیم - است که برای ما در جهان کار می‌کند. چیزی همانند آن در مشت شما هست؟

بابا: بله، آن را پرایتیکا دارشان^{۲۵}، یا پیش‌همال شخص می‌نامیم. چیزی که توصیف می‌کنید بخشی از مشت کلاسیک یوگا^{۲۶} را تشکیل می‌دهد. یوگی‌هایی در هند بوده‌اند که می‌توانستند در یک زمان در دو مکان باشند. یک یوگی به نام مانپوری^{۲۷} بود که در آشرام^{۲۸} خود به شکلی، و همه‌نگام، در جایی دیگر به شکلی دیگر کار می‌کرد. باز، به نظرم می‌رسد که آن چه درباره‌اش می‌گویید در کتاب مقدس مادایه دارد. دانشگاه اصلی‌ای، که این دو مشت از آن آمده‌اند، باید یگانه و همسان باشد. اگر کتاب مقدس اساطیرشناسانه‌ی ما را بخوانید، یوگی‌ها یا تجسس‌هایی الهی را می‌باید که اشکال گوناگونی را برای کارهای گوناگونی به خود می‌گرفتند که برای انجام دادن در جاهای گوناگونی نیاز بود.

کاستاندا: حتی اکنون، امروزه، آیا بر آن تمرین پافشاری می‌شود؟

بابا: بله، برای نمونه، مورد گوروی خودم. گرچه دیگر در کالبد جسمانی نیست، اغلب بر من نمایان می‌شود و درباره م موضوعات گوناگونی مرا پند می‌دهد. گرچه از کالبد جسمانی عزیمت کرده است، او را کاملاً واقعی می‌شماریم، و

نیايش اش می‌کنيم. او در مراقبه و رؤياها بر ما نمایان می‌شود، به ما پیام‌هاي می‌دهد، و سپس می‌رود. گوروی من خود را بر بسياري از پيروانم آشكار ساخته است و به ايشان پیام‌هاي داده است.

کاستاندا: آما کسی که از مرگش فراتر رفته استادی راستين است؟

بابا: در هند هیچ کس تا از مرگش فراتر نرفته باشد گوروبي بزرگ به شمار نمی‌آيد.

کاستاندا: چه جالب. از دیدگاه دن خوان بسيار گوناگون است. او اصلاً مفهومی برای فراتر رفتن از مرگ ندارد. ساحران باور دارند هنگامی که کالبد فرو می‌پاشد، پایان همه چيز است.

بابا: اين گونه نیست. برای نمونه، خواب عمیق گونه‌اي مرگ است؛ با اين حال از آن باز می‌گردیم. در هنگام مرگ، تنها اين کالبد را ترك می‌کنيم، ولی از هستی باز نمی‌ایستیم. هر کسی که از اين کالبد عزیمت کرده می‌تواند در کالبدی دیگر بازگردد^{۲۹}. دوست دارید تصوّری از چيزی به من بدھيد که برای به دست آوردن حالتی انجام می‌دهيد که گمان می‌رود به دست پیاورید؟

کاستاندا: کارآموزی ام را که پانزده سال به طول انجاميد، به پایان رسانده‌ام. دن خوان اينک را ترك گفته است؛ او را به اين جهان پرت کرده است. اکنون همه چيز به من برمی‌گردد.

گفت و شنود کاستاندا و بابا ۵۳

بابا: در هند هم، شخص باید دستِ کم برایِ دوازده سال همچو کارآموزی خدمت کند.^{۳۰} ولی زمانی فرا می‌رسد که گورو می‌داند شاگردش کامل شده است و او را آزاد می‌کند.

کاستاندا: چیزی که پیش‌تر، درباره‌ی دیدنِ استاد در رویاهای یادآوری کردید، برای ام بسیار گیراست. زمانی بود که می‌توانستم با دن‌خوان در رویاهای دیدار کنم؛ ولی اکنون که مرا آزاد کرده است، من نمی‌توانم او را هیچ‌جا، حتی در رویاهای بیابام.

بابا: برخی از تجربه‌های رؤیا حاوی ثمراتِ بی‌شماری است. چیزی در ذهنِ شماست که به شدت علاقه‌مند نشان دادن خود در رویاهاست. در هند، قلّیسی بود به نامِ ترکرم ماهاراج^{۳۱}، که در رویایی آشنازای^{۳۲} روحی دریافت کرد. پیامد آن، او به کمال رسید. گورویِ خودم حتی اکنون نیز بر من آشکار می‌شود، چون برای ام کاملاً زنده است. در مراقبه‌ام او را همچو انسانی زنده گرامی می‌دارم. به گورویِ خود از صمیم قلب عشق می‌ورزم؛ از این‌رو، او بر من آشکار می‌شود.

کاستاندا: آیا رویاهای در مراقبه هستند یا در خواب؟

بابا: گونه‌های مختلفی از رویاهای وجود دارند. برخی رویاهای خوابِ معمولی‌اند، در حالی که برخی کاملاً نزدیک به مراقبه هستند، و آن‌ها موئیق‌ترین رویاهایند.

هم‌چنین حالتی به نام تاندرای^{۳۳} در مراقبه هست، که نه رویاست و نه بیداری، و هر رؤیا یا آنچه که می‌بینید در آن حالت درست از آب درمی‌آید.

کاستاندا: پس می‌توانید به آن اعتباری بپخشید؟

بابا: شما شنونده‌ی بسیار خوبی هستید. گفته‌ی شما اندیشه‌ی بسیاری پشت خود دارد.

کاستاندا: دُن‌خوان پانزده سال به من یاد داد تا با دقت بشنو: پس همواره به چیزی که گفته می‌شود می‌آویزم - کُلَا این جوری هتم.

بابا: می‌فهمم.

کاستاندا: تنها کاری که اینک انجام نمی‌دهم یادداشت برداری است. هنگامی که با دُن‌خوان سخن می‌گفتم، یادداشت بر می‌داشتم چون او ضبط صوت را دوست نداشت.

بابا: مردم ضبط صوت را دوست دارند چون مغزشان نمی‌توانند گفته‌ای را جذب کنند. گورویِ من هم ضبط صوت را دوست نداشت.

کاستاندا: دُن‌خوان می‌گوید اگر ضبط صوت داشته باشید، هرگز نمی‌شنوید، چون به شنیدنِ نوار در آینده تکیه می‌کنید.

بابا: موافقم، ولی هر کسی تواناییِ خوب شنیدن را ندارد. تنها افرادِ کمی هستند که با تمرینِ زیاد، توانایی با دقت شنیدن را به دست می‌آورند. هر وقت با گورویِ خودم سخن می‌گفتم حتی یادداشت هم بر نمی‌داشتم. سپس، هنگامی که تعجلیِ آگاهی را تصنیف کردم، شنیده‌های ام از درون به بیرون تراوید و نوشته شد. آن کتاب در بیست روز به پایان رسید. هر واژه‌ای که می‌گفت هنوز در مغزم هست.

کاستاندا: بله، این احساس را می‌شناسم. همین تجربه را هنگامی دارم که می‌کوشم درباره‌ی ڈن‌خوان بنویسم، گرچه یادداشت هم دارم.

بابا: آیا ڈن‌خوان هنوز زنده است؟

کاستاندا: آه، بله.

بابا: از گزارشی که از او دادید، به نظرمی‌رسد ارزش دیدنش را داشته باشد.

کاستاندا: بله، بسیار جالب بود اگر به ایالات متحده می‌آمد، ولی هرگز این کار را نمی‌کند^{۳۴}. او مسافت را بسیار دوست دارد، ولی از مکزیک بیرون نمی‌رود. چند بار از او خواسته‌ام با افراد گوناگونی دیدار کند، ولی هرگز فرصتی پیدا نکرده‌ام تا کسی را به دیدار او ببرم.

بابا: من خیلی به دیدار چنین آدم‌هایی علاقه‌مندم.

کاستاندا: قراری می‌گذاریم، ولی نمی‌دانم کی ڈن‌خوان را خواهم دید. ممکن است چند ماه یا چند سال طول بکشد؛ او دیگر مرا نمی‌بیند. اکنون به من بستگی دارد، و این که چگونه خوب زندگی کنم.

بابا: خیلی خوشحالم که با چنین علاقه‌ای اینجا آمدید.

کاستاندا: باز هم خواهم آمد.

بابا: به گرمی از شما پیشواز خواهد شد؛ می‌توانیم هر زمانی که شد دیدار داشته باشیم.

بی‌نوشت‌ها

(Supreme Swan) Paramahansa(۱) به معنی "قوی والا"

است.

(۲) Yogi: کسی که به یوگا می‌پردازد. مؤنث آن یوگین یا
یوگینی (Yogini) است.

(۳) Catholic: وابسته به کلیسای غربی و یا کلیسای
کاتولیک روم؛ از ریشه یونانی به معنای "جهانی و جامع"
(واژه‌نامه ادیان، ص ۲۸).

(۴) dogma: عقیده دینی، اصول مسلم، اصل تعبدی، عقيدة
تعصی؛ در میحیت آنچه کلیسای مسیحی می‌گوید
حقیقت دارد و لذا پذیرش آن اجباری است (واژه‌نامه
ادیان، ص ۴۰).

(۵) Kingdom of God: ملکوت یا عرش الهی - در
ترجمه‌ی انگلیل به فارسی به سلطنت خداوندی برگردان
شده است.

(۶) Inner Self: لطفاً بنگرید به تجلی اگامی که در آن
موکاناندا بارها درباره‌ی آن شخن گفته و در برگردان
حاضر آن کتاب به خود واقعی، ترجمه شده است.

(۷) Doctrine: برابر همان dogma است؛ اصل اعتقادی یا
مجموعه عقاید پیروان یک مکتب؛ تعالیم، اعتقاد
(واژه‌نامه ادیان، ص ۴۱).

(۸) Guru: در زبان سانسکریت *गुरु* به معنی روشنایی و *गु* به
معنی تاریکی است؛ و معنای لغوی آیین کلمه (گورو)

یعنی کسی که جوینده‌ی خدا را از جهل و تاریکی به روشنایی و خرد راهنمایی می‌کند (شرح زندگی پک یوگی، ص ۲۵).

(۹) شکتی: همسران خدایان هندویی مثل لاکشامی همسر ویشنو: انرژی یا قدرت، مثل قدرت خلاقه خدا (واژه‌نامه ادبیان، ص ۱۳۰).

(۱۰) Kundalini: (معنی لغوی آن جسم حلقه شده و چنبره شده می‌باشد) انرژی الهی یا انرژی کیهانی است که در ناحیه مولادهارا چاکرای همه انسانها متراکم شده و به شکل ماری است که به دور خود حلقه زده است و به صورت خفته وجود دارد. زمانی که کندهالینی بیدار می‌شود، در کanal مرکزی بدن لطیف (سوشومنا) شروع به بالارفتن می‌نماید و در سر راه خود کلیه چاکراها را سوراخ نموده و زمانی که به ساهسرارا (مرکز معنوی تاج سر) رسید شخص را به خودآگاهی می‌رساند (تجسس آگاهی، ص ۳۲۱). کسانی مانند Lash John و El Collie و روان‌شناسان فرافردی میان کندهالینی و آن چه دنخوان به عنوان "آتش درون" و "مار پردار" مطرح کرده است، و برخی موارد مشابه در دیگر ادبیان همسانی می‌بینند.

(۱۱) که به آن Shaktipat می‌گویند؛ انتقال انرژی و نیروی معنوی از گورو به مریدش، بیداری معنوی توسط گورو (تجسس آگاهی، ص ۳۲۶).

(۱۲) Play of Consciousness که به نام تحلیل آگاهی و با برگردان آقای دکتر حمید رضا جعفری به چاپ رسیده است.

(۱۳) به او گفتم شاید این "بقاءی حالت" (اینرسی) است که مرا از آموختن باز می‌دارد. من خواست معنی اینرسی را بداند. از توی فرهنگ برایش خواندم: "میل ماده به بقاء در سکون اگر ساکن است، و ادامه حرکت در همان جهت اگر متحرک باشد، مگر اینکه نیروی خارجی بر او تأثیر کند." دون خوان تکرار کرد: "مگر اینکه نیروی خارجی بر او تأثیر کند." و سپس افزود: "این بهترین اصطلاحی است که پیدا کرده‌ای. پیش از این به تو گفته‌ام که فقط دیوانه است که بار اهل معرفت شدن را به طیب خاطر به دوش می‌گیرد. عاقل را باید به حقه و ترفند در این راه انداخت."

بنی شک شماری از مردم هستند که دوست دارند مشتاقانه این بار را به دوش گیرند.

"بله، ولی آنها به حساب نمی‌آیند، چرا که معمولاً ترک خورده‌اند. آنها به کدوهای قلیانی می‌مانند که بظاهر سالمند، اما همین که آنها را از آب انباشتی با کمترین فشاری که به آنها وارد کنی آب از آنها نشت می‌کند."

"یک بار برای اینکه به راهت آورم ناگزیر شدم که به تو حقه بزنم، به همان شیوه که مرشدم به من حقه زد. اگر این کار را نمی‌کردم آن قدر چیز یاد نگرفته بودی که اکنون می‌دانی. شاید وقت آن باشد که باز تو را گولبزنم." ... (لطفاً بنگرید به حقیقتی دیگر، ص ۳۴).

۱۴) دونوان به مصاحبه‌ای از فلوریندا دانر با Dimension در فوریه‌ی سال ۱۹۹۲، یعنی پس از چاپ کتاب فلوریندا، اشاره می‌کند که در آن گفته است: «به راستی من کارآموزِ ڈن خوان نیستم. من کارآموزِ کارگس کاستاندا هستم که او کارآموزِ ڈن خوان بود» و با خارج کردن تیشا ایبلار و کارمل تیگز از محاسباتش، نتیجه می‌گیرد که گفته‌ی کاستاندا مبنی بر این که ڈن خوان تنها دو کارآموز داشته درست بوده است. سپس او می‌نویسد که کارآموز دیگر شاید «پابلیتو» یا «لاگوردا» باشند (لطفاً بنگرید به پانوشت شماره‌ی ۵۸).

۱۵) «یوگا» مخصوص معنویت هندو نیست بلکه فنون و آداب تقریباً مشابهی را در اغلب تمدن‌های کهن و ادیان بزرگ جهان می‌یابیم. قدیمی‌ترین اثر این پدیده به «شمنیسم» معروف است... گروهی از خصائص شمنیسم در یوگا نیز دیده می‌شود ولی پیش از آنکه به این مبحث پردازیم، ضروری است خاطر نشان بسازیم که یوگای کلاسیک نه شمنیسم است و نه سحر و جادو، بلکه آداب و فنون ریاضت و طریق وصول به نجات و رستگاری است. معذالک گروهی از عناصر شمنیسم در برخی نیروهای معجزه‌آسای (Siddhi) یوگیان و شعبده‌بازان هندی بچشم می‌خورد.

«الیاد» در مقایسه‌ای که بین «یوگا» و شمنیسم کرده معتقد است که پاره‌ای از عناصر شمنیسم در معجزه‌های شعبده‌بازان و جوکیان و مرتاضان هند یافت می‌شود. این نیروها ارتباطی به یوگای «پاتانجالی» ندارد بلکه یکی از

پدیده‌های خارق‌العاده سنت کهن جادوگری هند است.
... صفت دیگر شمنیسم که وجه مشابهی با «یوگا» دارد،
برانگیختن حرارت درون است.

بقول «الیاد» صفت مشترک شمنیسم و «یوگا» در این است که هر دو می‌خواهند از زمان تاریخی بگریزند و به حیات جاویدانی یعنی آن حیات بهشتی که ورای تعیینات زمان و مکان است دست یابند. برای شمن این گریز از زمان نوعی «حال» است نه مقام یعنی موقعی است و تا آن هنگام ادامه دارد که شمن در حالت وجود و سماع است حال آنکه «یوگا» بدین حال، بقا می‌بخشد و یوگی دیگر در قید حیات خاکی نیست و بقای سرمدی یافته است. مکتب «یوگا» نه شمنیسم است و نه سحر و جادو ولی برخی از عناصر شمنیسم در فنون ریاضت «یوگا» یافت می‌شود و به نظر «الیاد» احتمال دارد که این عناصر شمنیسم از طریق تمدن بومی هند که صفات مشترک و خویشاوندی با شمنیسم داشته است بتدریج وارد «یوگا» شده و در آن نفوذ و رسوخ کرده باشد (لطفاً برای آگاهی بیش‌تر بنگرید به ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، صص ۶۴۲-۶۴۳ و به پیش گفتار همین کتاب).

۱۶ Siddha: سیدها. ۱- واژه سانسکریت مستعمل در دین هندویی به معنای کمال و تحقق کامل؛ ۲- دادن غله به کشیش در مقابل خدمات دینی در هندوئیسم روستایی؛ ۳- در دین سیک به چهره‌های افسانه‌ای می‌گویند [که] از طریق ریاضت یوگا به تبرک و تقدس دست یافته‌اند. (واژه‌نامه ادیان، ص ۱۳۲) در لغات و اعلام سانسکریت

کتاب اوپانیشاد (سر اکبر) برابر این واژه معانی متعددی نوشته شده است که عیناً نقل می‌گردد: "سدهه Siddha" انجام یافته - برآورده - تمام کرده - رانده - کامل - دارای قوای فوق طبیعی - شفا یافته - مقدس - الهی - ثابت شده - بمقصود رسیده - عدد ۲۴ - نزد جین‌ها بمعنی 'جینا Jina' یا ارهت Arhat (المقدس) - بصیغه جمع: دسته‌یی از موجودات شبه الهی که در منطقه از آسمان بین زمین و آفتاب بسر می‌برند و عده آنها را ۸۸۰۰ گفته‌اند.

(اوپانیشادها، ص ۶۱۲).

Siddha Yoga(۱۷): لطفاً برای آگاهی بیشتر در این باره بنگرید به تجلی آگاهی، صص ۴۹-۴۸.

Meditation(۱۸): برای این واژه معانی بسیاری در فارسی لحاظ شده است: ۱- دراندیشیدن؛ درنگیدن ۲- اندیشه؛ درنگ؛ تأمل ۳- مراقبه؛ مکاشفه (فرهنگ علوم انسانی، ص ۲۲۴) برخی همین واژه را به صورت فارسی، "مدیتیشن"، نوشته و آقای پاشایی "نگرش یا درنگری" را برای آن به کار برده‌اند (تاریخ فرهنگ چین، ص ۱۶) و در کتاب آئین قبالا (عرفان یهود) معانی مراقبه، فرهورتا و اندیشه کامل برای آن ذکر شده است (آئین قبالا، ص ۱۸۲).

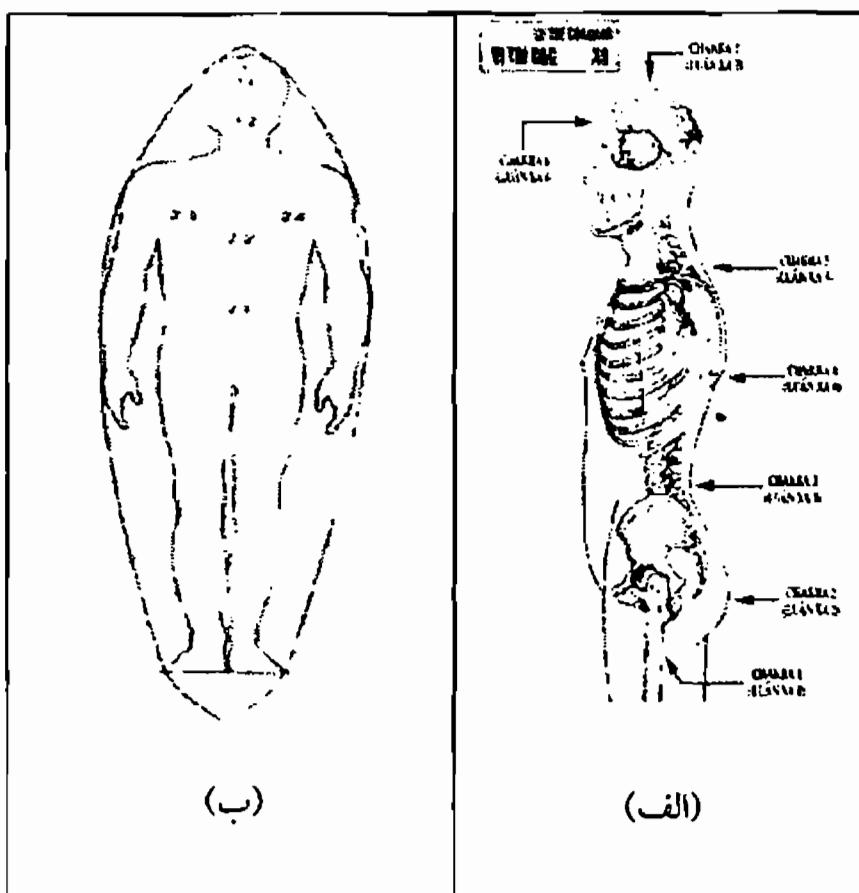
Siddhis(۱۹): قدرتهای فوق طبیعی که در اثر تکرار مانtra، مراقبه و بقیه تمرینات یوگا حاصل می‌گردد. ۸ سیده‌یی معروف عبارتند از:

۱. آنیما (*anima*): قدرتی که در آن سالک خود را به اندازه یک اتم درمی‌آورد و به وسیله آن به قلمرو لطیف سفر می‌نماید.
 ۲. ماهیما (*mahima*): قدرتی که در آن بدن را به هر اندازه‌ای می‌توان تبدیل کرد.
 ۳. لاقیما (*laghima*): قدرتی که به وسیله آن می‌توان پرواز کرد.
 ۴. گاریما (*garima*): قدرتی که در آن بدن سنگین می‌شود.
 ۵. پارپتی (*parpeti*): توانی که در آن امکان بدست آوردن هر چیزی می‌باشد.
 ۶. پراکامیا (*prakamya*): قدرت خواندن ذهن و آرزوهای افراد.
 ۷. ایشاتوا (*ishatva*): قدرت بدست آوردن سروری بر هر چیزی.
 ۸. واشیتاوا (*vashitva*): قدرت جذب و کنترل چیزها.
(تعجیل آگاهی، ص ۳۲۷).
- برخی میان سیده‌ها و اعمال خارق العاده‌ای که در کتاب‌های کاستاندا روایت شده است همانندی قائل‌اند (طفاً برای آگاهی بیش‌تر بنگرید به کتاب Dreaming Awake از Jeffery Ellis که شمنی بودایی است).

۲۰. **Psychic Power** لطفاً برای آگاهی بیش‌تر بنگرید به

James Hewitt Yoga نوشته‌ی صص ۱۴۶-۱۳۷.

Maharaj(۲۱) Jnaneshwar (۱۲۷۵-۱۲۹۶): یکی از جوانترین قدیسین هند که در دوران کودکی دارای قدرت‌های خارق‌العاده بود. او در خانواده‌ای مذهبی و مقدس به دنیا آمد. برادر بزرگتر او، نیوری تیفات (Nivrittinath) گورو و پیر معنوی او بود. اشعار و تفاسیر او از گیتا، که به زبان مارایی نوشته شده است به عنوان یکی از بزرگترین آثار معنوی در عالم شناخته شده است. آثار دیگر او نوشتن آمریتا نوباو (Amritanubhava) و بیشتر از ۱۰۰ سرود زیبا (Abhangas) در بیان راه و طریقت معنوی سیداهاست. او در سن ۲۱ سالگی به لقای باریتعالی شتافت و برای همیشه در پناه قرب او به آرامش ابدی نایل گشت. مقبره او در شهر آلاندی روزانه پذیرای هزاران نفر از رهروان و مشتاقان راه و طریقت اوست (تجلی آگامی، ص ۳۱۹).



شکل الف جای قرارگیری چاکرها را نشان می‌دهد که به ترتیب عبارت‌اند از: چاکرای دنبالچه یا ریشه (مولادهارا)، چاکرای حاجی یا ناف (سوادهیستانا)، چاکرای شبکه‌ی خورشیدی (مانی پورا)، چاکرای قلب (آناهاتا)، چاکرای گلو (ویشودا)، چاکرای چشم‌ها یا چشم سوم (آجنا) و چاکرای سر یا تاجی (ساهاسرارا)؛ و شکل ب نشان‌گر حباب ادراری توصیفی کاستانداست که به ترتیب عبارت‌اند از: (۱) تونال، (۱،۱) منطق یا خرد، (۱،۲) سخن گفتن، (۲،۳) رؤیا دیدن، (۲،۴) دیدن، (۲،۵) احساس کردن، (۱،۲) اراده یا خواست و (۳) ناوال. کاستاندا پیش‌تر در کتاب‌های اش به توصیف این نقاط

پرداخته بود و به خوبی می‌دانست که این نقاط در کالبدِ جسمانی نیست.

turiya) مرحلهٔ ماورایی. مرحلهٔ چهارم آگاهی که فراسوی مراحل بیداری، خواب (رؤیا)، و خواب عمیق می‌باشد. مرحلهٔ آگاهی خالص [Witness Consciousness] تجکشی آگاهی، ص ۳۲۹]. چهار قسمتی؛ چهار بخشی؛ یک چهارم؛ ربع؛ ربع دایسره؛ رباعی؛ چهارمین حالت روح (روح خالص غیر شخصی یا برهمای)؛ در حالت روح؛ عالم لاهوت؛ حالت یا مقام لاهوت؛ حالت چهارم؛ عالم لاهوت که عالم ذات است؛ حالت چهارم یا بزرگترین حالت (جمع‌الجزئیات، ص ۶۰). در ماندوکیه او پانیشاد در بیان اصول چهارگانهٔ نفس آمده است که: "براستی هرچه در اینچه‌است برهماست. این نفس (اتمن) برهماست. همین نفس چهار چهارم دارد. حال بیداری (اوستها جاگرت - عالم ظاهر) ربع اول را تشکیل می‌دهد. حال خواب (اوسته‌اسپن - عالم خواب و ملکوت) ربع دوم را تشکیل می‌دهد. اگر کسی در خوابست و آرزویی ندارد و خواب نمی‌بیند آن خواب عمیق است. این حالت خواب عمیق (اوستها سکه‌پت - عالم جبروت) ربع سوم را تشکیل می‌دهد. چهارمی (اوستها تریا - عالم لاهوت) با او کاری نمی‌توان کرد در واقع انقطاع تطور ولی آزاد و بیهمتاست." (هم‌چنین برای آگاهی بیشتر لطفاً بنگرید به مجمع‌الجزئیات، صص بیست و بیست و یک).

روان‌شناسی کهن هند هشیاری را به چهار حوزه بخش کرده بود. حالت بیداری (*jagrat*) حالت خواب

(susupti)، حالتِ رؤیا (svapna) و حالتِ چهارم (turiya) که حالتِ هشیاری نابِ هستی آدمی است. این مقیاسِ چهارگانه پلکانِ نردهانِ هستی را می‌نماید که با آن آدمی تا مبداء، تا عالمِ لاموت و کبریا بالا می‌رود. شاخه‌ای از روان‌شناسی امروز نیز به سوی علمِ هشیاری گام بر می‌دارد و همه‌ی همِ خود را بر تکوینِ دانشی نهاده است که با آن بتوان به سازوکارِ هشیاری آدمی پی‌برد (لطفاً برای آگاهی بیش‌تر بنگرید به به سوی علم آگاهی و روان‌شناسی فرافردی در دست چاپ).

(۲۴) لطفاً بنگرید به آیینِ فرزانگی، گفتارِ هنرِ رؤیابینی، صص ۱۰۷-۱۷.

باده از ما مست شد نی ما از او
قالب از ما هست شد نی ما از او
شاهد بودن بر فرم فیزیکی خود Pratika darshan (۲۵)
(تجربه شاهد بودن). (لطفاً برای آگاهی بیش‌تر بنگرید به تجلی آگاهی، صص ۱۶۶-۱۶۴).

(۲۶) مکتب کلاسیک «یوگا» همان آئینی است که در رساله معروف «پاتانجالی» (Patanjali) نظام پافته و بصورت آداب و فنون ریاضت و شناسانی اصول ذهنی و نفسانی و طریق انهدام آنان منعکس گردیده است (لطفاً برای آگاهی بیش‌تر بنگرید به ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، ص ۶۳۱ و پیش‌گفتارِ همین اثر). به نظر «پاتانجالی»، این نیروها با کرامات فقط معیار و اندازه پیشرفت معنوی ایست که مرید در راهِ تکامل روحانی خود بدست می‌آورد بخودی خود هدف نمی‌تواند باشد بلکه وسیله‌ای

برای رسیدن به فرزانگی است (ادیان و مکتب مای
فلسفی هند، ص ۶۴۲).

Manpuri(۲۷)

Ashram(۲۸): عبادتگاه و مکانی که در آن انسان مقدسی زندگی می‌نماید و پیروان و مریدان او در آنجا به انجام تمرینات معنوی مشغولند (تجلی آگاهی، ص ۳۱۴).

(۲۹) باور به تناسخ با روحِ ادیانِ ابراهیمی مغایرست.
۳۰) معمولاً شاگرد بین ۹ تا ۱۲ سال مرحله دانشجویی را طی می‌کند. اما بطور کلی گذرانیدن این مرحله بستگی باستعداد او دارد و چه بسا که دوره آن از ۱۲ سال، تجاوز می‌نماید (اوپانیشادها، ص ۴۲).

Tukaram Maharaj (۱۶۰۸-۱۶۵۰): شاعر و قدیس بزرگ ایالت مهاراشترا که در دهلی متولد شد. او در خواب از یکی از سیداهای سیدا لوکا شاکتی دریافت نمود، او هزاران سرود زیبا نگاشته است. در بیاری از آنها سیروسلوک، تجربیات و همچنین نحوه دریافت شاکتی و آشنایی با طریقت سیداهای چگونگی دری که خود را تشریع نموده است (لطفاً بنگرید به تجلی آگاهی، ص ۳۲۹).

(۳۲) لطفاً برای آگاهی بیشتر بنگرید به تجلی آگاهی، صص ۷۰-۷۷، در بخشی از این صفحات سوامی موکتاناندا می‌نویسد: "...عزیزانم، من بر روی معلم معنوی خود تعمق می‌نمایم و بدین ترتیب او تمام قلب و ذهن ما پر نموده است، به طوری که تکرار نام او (کورو دو)

حتی زمانی که ذهن من متوجه او نیست در درونم
موج‌می‌زند و تمام سلوک‌هایم را تغذیه می‌نماید. او حتی
در خواب هم با من است.“

tandra(۲۲) مرتبه‌ای از مراحل بالاتر آگاهی، بین خواب و
بیداری که در خلال مراقبه تجربه می‌شود.“ (تجکس
آگاهی، ص ۳۲۸)

(۳۴) دونوان در این باره می‌نویسد: “این شایان توجه است چرا
که به ویژه در سال‌های واپسین، کاستاندا اشارات بسیاری
به وقت گذرانی دن‌خوان در کسر آنجلس کرده بود.
هم‌چنین ادعا شده بود که کاستاندا همراه دن‌خوان به
تاکسین (Tucson) سفر کرده است (برای مثال، این که او
با دن‌خوان، هنگامی که در تاکسین بودند به راه پیمایان خدّة
جنگ برخورده بودند). دونوان در ادامه می‌پرسد آیا در
واپسین سال‌ها دن‌خوان اسرارآمیز سیارتر شده بود؟ (لطفاً
بنگرید به پانوشت شماره‌ی ۵۸).

کتاب نامه

فارسی:

آشتیانی جلال الدین: عرفان (گنوستی سیزم - میستی سیزم); بخش اول - شامانیسم، شرکت سهامی انتشار، اول، ۱۳۷۲.

آشوری داریوش: فرهنگ علم انسانی (انگلیسی به فارسی)، مرکز، اول،

۱۳۷۴

اسپیت کاتلین ریوردن: انرژی متمالی؛ فراروی از قوانین مستقیم
(«گرجیف» چه می گوید؟)، مجید آصفی، فراروان،
اول، ۱۳۷۸.

الباد میرچه: آیین‌ها و نمادهای آشنازی؛ رازهای زادن و دویاره زادن،
نصراء زنگونی، آگاه، اول، ۱۳۶۸.

الباده میرچه: رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، سروش، اول،
۱۳۷۲.

انتشارات آفتاب عدالت: انجیل عیسی مسیح، دوم، ۱۳۶۲.
پانانجلی: یوگاسوترا، ع. پاشایی، فراروان، اول، ۱۳۷۶.

تورن کریستین: به سوی علم آگاهی، الله رضوی، مؤسسه شعور خلاق،
اول، ۱۳۷۳.

جای چووونیبرگ: تاریخ فرهنگ چین، ع. پاشایی، گفتار، دوم، ۱۳۶۹.
جلالی نائینی محمد رضا (تحقيق و ترجمه و مقدمه): گزینه سرودهای
ریگ و دا: قدیمترین سند زنده مذهب و جامعه
هندو، تقره، سوم، ۱۳۷۲.

خرمشاهی بهاء الدین (ترجمه، توضیحات، واژه نامه): قرآن کریم، جامی و
نیلوفر، اول، ۱۳۷۴.

داراشکوه محمد (ترجمه): اوپانیشاد (سر اکبر)، به سعی و اهتمام سید
محمد رضا جلالی نائینی و دکتر تاراچنده، کتابخانه
طهری، دوم، ۱۳۵۶.

داراشکوه محمد: مجمع البحرين، تحقیق و تصحیح سید محمد رضا
جلالی نائینی، نفره، اول، ۱۳۶۶.

رضازاده شفق صادق: گزیده اوپریشاد، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی،
دوم، ۱۳۶۷.

رنو لوئی: ادبیات هند، دکتر سیروس ذکاء، بزرگمهر، اول، ۱۳۷۰.
شاپیگان داریوش: ادبیات و مکتب‌های فلسفی هند، مؤسسه انتشارات
امیرکبیر، پنجم، ۱۳۷۵.

کاستاندا کارلوس: حقیقتی دیگر، ابراهیم مکله، آگاه، دوم، ۱۳۶۶.
کاستاندا کارلس: خوانندگان بسی کرانگس؛ دفترِ هرمونیک کاربردی،
محمد رضا چنگیز / فرهنگ زاجفروشها، بهجت، اول،
۱۳۸۳.

_____ : آین فرزانگی؛ مجموعه نظمهای به چاپ نرسیده‌ای از
کارگران کاستاندا، محمد رضا چنگیز / فرهنگ
زاجفروشها، بهجت، نخست، ۱۳۸۴.

کاویانی شیوا (منصوره): آین قبالا (صرفان یهود)، فراروان، اول، ۱۳۷۳.
کورلان گراسیلا: طریقت نولنک‌ها؛ گفتگویی با کارلوس کاستاندا،
مهران کندری، فردوس، دوم، ۱۳۷۱.

گراهی عبدالکریم: واژه‌نامه ادبیان (فارسی به انگلیسی - انگلیسی به
فارسی)، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، اول، ۱۳۷۴.

معین محمد: فرهنگ فارسی (دوره نشش جلدی)، امیر کبیر، نهم، ۱۳۷۵.
موکاناندا سوامی: تجلی آگامی، حمید رضا جعفری، مؤسسه نشر علم و
حرکت، اول، ۱۳۷۶.

_____ : شش اثر برجهته، شیرین نبوی نژاد، نشر عشق، اول،
۱۳۷۸.

_____ : اسرار مرگ، شیرین نبوی نژاد، نشر عشق، دوم، ۱۳۸۲.
_____ : شما به کجا من روید؟، علی بیات، نسل نوآندیش، اول،
۱۳۸۲.

_____ : به کجا من روید؟، حمید رضا جعفری، نشر عشق، اول،
۱۳۸۳.

وست ویلیام: روان‌درمانی و معمتویت، مترجمان: شهریار شهبدی و سلطانعلی شیرافکن، رشد، اول، ۱۳۸۲.

ویوگاناندا سوامی: تغیر طبیعت درون، ترجمه حسین آرومندی، بهجهت، اول، ۱۳۷۵.

یوگاناندا پاراماهانسا: شرح زندگی یک یوگی، ترجمه انجمن مترجمین (شورای مترجمین نشر تعالیم حق)، نشر تعالیم حق، اول، ۱۳۸۰.

خارجی:

Approaches To Growth: East and West.

with Claudio Naranjo, M.D.

<http://intuition.org/txt/naranjo.htm>

m

Castaneda, C. *The Teachings of Don Juan: A Yaqui Way of Knowledge*, Pocket Books, 1974.

Castaneda Meets Muktananda.

http://sustainedaction.org/explorations/Castaneda_mects_Muktananda.htm

Castaneda Meets Muktananda.

<http://p197.ezborad.com/fsustainablereaction98489frm13?page=5>

Cocper, H. *Der Zugang Zum Wissen: Tiefenpsychologische Deutung der Literatur Castanedas*, Bonz, 1981.

Eliade, M. *Shamanism: Archaic Techniques of Ecstasy*. Translated from the French by Willard R. Trask. New York: Bollingen Foundation; distributed by Pantheon Books, 1964.

Eliade, M. *Yoga: Immortality and Freedom*. Willard R. Trask (translator), Princeton University Press, 2nd edition,

Ellenberger,H. *Discovery of the Unconscious*. New York: Basic Books, 1970.

Hewitt, J. *Yoga*. London, Hodder Paperbacks, 1971.

- Pentikäinen, Juha: *Shamanhood symbolism and epic.*
Akadémiai Kiadó, Budapest,
2001.
- Smith, A. *Powers of Mind*, Ballantine Books, 1976.
- Winkelman, M. 'A cross-cultural study of shamanic
healers', *Journal of Psychoactive
Drugs*, 21 (1): 17-24, 1989.
- Walsh, R. *The Spirit of Shamanism*, Tarcher, 1990.
- Zimmer, H. *The Philosophies of India*. New York:
Pantheon, 1951.